

اقتصاد سیاسی به زبان ساده

کمیتهٔ هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

کمیسیون آموزش، تبلیغات و انتشارات

بهمن ۱۳۸۴

طرح مسئله :

در سال ۱۳۸۱، بر اساس گزارش های مرکز آمار دولت جمهوری اسلامی و، مهم تر از آن، با مراجعه به واقعیت های ملموس زندگی کارگران، متوسط درآمد سالانه یک خانواده کارگری ۵ نفری در ایران از مبلغ یک میلیون و هشت صد هزار تومان تجاوز نمی کرده است. کارگران با همین میزان دستمزد علاوه بر هزینه غذا، لباس، وسایل خانه و اجاره مسکن حتی کل بهای دارو و درمان و شهریه تحصیل فرزندان خویش را هم می پرداخته اند. با این همه، ما فرض را بر این می گذاریم که هر خانواده در طول این سال مبلغ هفت صد هزار تومان نیز بابت این هزینه ها از کمک های دولتی بیمه و درمان و غیره برخوردار شده باشد. در این صورت، متوسط کل درآمد یک خانواده کارگری در سال ۱۳۸۱ دو میلیون و پانصد هزار تومان بوده است.

فرض را بر این می گذاریم که از کل جمعیت طبقه کارگر ایران در طول این سال حدود ۸ میلیون نفر شاغل بوده باشند و هر کدام از این شاغلان بر پایه همان محاسبه سخاوتمندانه ما به نفع طبقه سرمایه دار، سالانه مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار تومان دریافت کرده باشند. در این صورت، کل دستمزد دریافتی کارگران ایران در سال ۱۳۸۱، ۲۰ تریلیون تومان می شود :

۲۰ تریلیون تومان (کل دستمزد کارگران در ۱۳۸۱) = ۸ میلیون نفر (ضربدر) دو میلیون و پانصد هزار تومان

بر پایه همین آمار، ارزش محصول کار و تولید کارگران ایران در همان سال ۱۳۸۱، ۲۳۸۵۵۴ میلیون دلار (تقریباً ۲۴۰ تریلیون تومان) بوده است. یعنی، طبقه کارگرایران در سال ۱۳۸۱، ۲۴۰ تریلیون تومان محصول تولید کرده است، در حالی که سهم خودش از این مبلغ فقط ۲۰ تریلیون تومان بوده است. تفاوت این دو رقم، ۲۲۰ تریلیون تومان است. پیداست که تولید این حجم عظیم از محصول اجتماعی نیازمند مواد اولیه، ساختمان محل تولید، وسایل کمکی، استهلاک ابزار کار و ماشین آلات و انواع واقسام هزینه های دیگر بوده است. بدون داشتن این مصالح و امکانات نمی توان فرایند کار و تولید را به پیش برد. برای محاسبه دقیق این بخش از سرمایه گذاری طبقه سرمایه دار ایران در سال ۱۳۸۱ رقم دقیقی در دست نداریم. اما بر مبنای

داده های آماری مندرج در همان گزارش بالا می توان کل آن را حدود ۲۰ تریلیون تومان تخمین زد. اگر از رقم ۲۲۰ تریلیون تومان فوق، ۲۰ تریلیون هزینه سرمایه گذاری ثابت را هم کم کنیم باقی می ماند ۲۰۰ تریلیون تومان. پرسش اساسی و حیاتی برای هر کارگر این است که به راستی این ۲۰۰ تریلیون تومان کجا رفته است؟ یا، به بیان دیگر، بر سر ۹۰٪ ثروتی که

کارگران تولید کرده اند چه آمده است؟ موضوع بحث ما در این نوشته، کندوکاو برای یافتن پاسخ این پرسش است. برای این کار، یعنی یافتن پاسخ درست، علمی و واقعی این پرسش، یک راه بیشتر وجود ندارد: باید جامعه سرمایه داری و نظام مبتنی بر سرمایه یعنی شیوه تولید سرمایه داری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار را بشناسیم. این، کاری است که می خواهیم آن را در

نوشته حاضر تا آن جا که ممکن است به زبان ساده شرح دهیم.

سرمایه چیست؟

برای پاسخ این سؤال شاید ساده ترین و نزدیک ترین راه این باشد که به اشکال و قالب های ظاهری سرمایه رجوع کنیم و مثلاً بگوییم: سرمایه عبارت است از ماشین آلات، کارخانه، زمین، وسایل نقلیه و در یک کلام وسایل تولید. ممکن است پاسخ را به صورت دیگری مطرح کنیم و چنین توضیح دهیم که: سرمایه عبارت از پولی است که در جریان تولید پیش ریز می شود. یک پاسخ دیگر می تواند این باشد که: سرمایه همان کارِ کارگر است که مادیت یافته و عینیت و تجسم پیدا کرده است. جواب های دیگری نیز مسلماً وجود دارد که می توان آن ها را در اینجا جمع نمود و لیست بلندبالایی از همه آن ها تهیه کرد. هر کدام از این تعریف ها یا فرمولبندی ها حتماً جنبه یا جوانبی از واقعیت وجود سرمایه را بیان می کند. پول، ماشین آلات، زمین و کلاً ابزار تولید در شرایطی به طور واقعی به سرمایه تبدیل می شوند و سرمایه هستند. سرمایه در عین حال پولی است که در تولید به کار گرفته می شود. به همین ترتیب، سرمایه قطعاً کار عینیت یافته توده های کارگر است. هیچ کدام از این تعریف ها تا جایی که به معرفی شکل و سیمای ظاهری سرمایه مربوط می شود، غلط نیستند. اما به طور قطع هیچ کدام هم کامل و معرف واقعیت سرمایه نیستند. به طور مثال، می دانیم که ماشین آلات در هر حالت و هر موقعیتی سرمایه نیست. زمین در پاره ای مواقع سرمایه نیست، حتی پول ممکن است سرمایه نباشد. هر کار عینیت یافته و مجسم شده ای نیز نمی تواند نام سرمایه به خود بگیرد. غذایی که می خوریم یا تمام وسایلی که در خانه مورد استفاده قرار می دهیم، همه کار عینیت یافته کارگران هستند، اما سرمایه نیستند.

به این ترتیب، باید دنبال تعریف دقیق و جامعی باشیم که واقعیت سرمایه را به طور جامع برای ما روشن سازد. گفتیم که ماشین آلات، وسایل تولید و کار عینیت یافته انسانی می توانند سرمایه باشند و در عین حال ممکن است اصلاً سرمایه نباشند. کاویدن همین مسأله می تواند در یافتن تعریف درست سرمایه به ما کمک کند. ابزار کار و تولید زمانی که به عنوان یک کالای معین، با نیروی کار کارگر، آن هم به حالت یک کالا ولی از جنسی دیگر، وارد داد و ستد می شود، عملاً به سرمایه تبدیل می گردد. این ابزار یا کار عینیت یافته بشر تا پیش از وقوع این داد و ستد عملاً سرمایه نیستند. به این ترتیب آنچه که مایه تبدیل این ابزار، پول یا هر کالای دیگر به سرمایه می شود، رابطه معینی است که این کالا با کالای دیگری به نام نیروی کار برقرار می کند. این سخن تا همین جا متضمن این معنی است که سرمایه نه یک شیء یا مشتی از اشیاء بلکه یک رابطه است، اما رابطه ای که فقط و فقط در جامعه معنی دارد. این رابطه یک رابطه دقیقاً و تماماً اجتماعی است. این رابطه، شالوده و زیربنای اقتصادی موجودیت جامعه سرمایه داری است.

صاحب کالای نیروی کار یعنی کارگر و دارنده کالای دیگر مثلاً ماشین آلات یا پول که در جریان این مبادله به سرمایه تبدیل می شود، هر دو از نظر ظاهر انسان های معمولی و به لحاظ قیافه موجوداتی با چشم و گوش و دست و پا و سایر ارگان های بدن یک انسان هستند. اما در جریان وقوع این رابطه یا تبادل یکی کارگر و دیگری سرمایه دار می شود. یکی از کلیه حق و حقوق انسانی خود ساقط می شود و از هر نوع دخالت در سرنوشت کار و محصول کار خویش محروم می ماند، در حالی که دیگری صاحب تمامی قدرت و حق تصمیم گیری در باره کار و تولید و کل زندگی کارگران می گردد.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است، زیرا مبادله میان سرمایه و کار اقدامی نیست که در خلاء، در میان دو انسان منفرد یا چند انسان خارج از جامعه به وقوع پیوندد. برعکس، رابطه ای است که در جریان رشد و توسعه و بازتولید خود کل جامعه بشری را به دو طبقه اساساً مختلف و متمایز و متخاصم، یعنی طبقه کارگر یا طبقه فروشندگان نیروی کار در یک سو، و طبقه سرمایه دار در سوی دیگر، تقسیم می کند. این رابطه، به نوبه خود، مرکز زایش و پرورش و بازتولید مستمر یا لحظه به لحظه کل قوانین، قراردادهای، نظم اجتماعی، سیاسی و مدنی، ساختار دولت، مبارزه طبقاتی و همه چیز دیگر در این جامعه می شود.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است، یک شیوه تولید است، رابطه ای است که در آن ارزش اضافی تولید می شود. یعنی ، رابطه ای است که در آن یک طبقه، طبقه دیگر را استثمار می کند. سرمایه می تواند در صورت ها و اشکال متنوعی خود را نشان دهد. می تواند به عنوان پول یا سرمایه تجاری، میانجی خرید و فروش کالاها و محصولات کار باشد، می تواند در نقش سرمایه مالی ظاهر گردد و از مجاری بانک ها، بازار بورس یا مؤسسات مالی دیگر، کل برنامه ریزی کار و تولید جوامع را زیر سیطره قدرت بی چون وچرای خود بگیرد. می تواند ماشین آلات، زمین و ابزار تولید باشد، می تواند در ساختن مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، مهد کودک و مراکز نگهداری از سالمندان پیش ریز شود یا در کار خرید و فروش سکس و مواد مخدر و تأسیس قمارخانه و تولید سلاح های کشتار جمعی انباشت گردد. میزان سودآوری سرمایه تعیین می کند که سرمایه در کدام یک از این بخش ها مستقر شود. یک چیز کاملاً روشن است، و آن این است که سرمایه در تمامی این حالات یک رابطه اجتماعی، رابطه خرید و فروش نیروی کار، یک شیوه معین تاریخی تولید، رابطه تولید ارزش اضافی و پایه و شالوده جامعه سرمایه داری است. سرمایه در کلیه این شکل ها و رنگ ها و دگرسانی ها رابطه ای میان انسان ها با جوهر و مضمون و جهت و هدف استثمار نیروی کار، تبدیل محصول کار فروشندگان نیروی کار به ارزش اضافی و افزایش میزان ارزش و حجم و قدرت خویش است. سرمایه پیش ریز می شود تا سود به چنگ آورد. برای این که سودآور گردد باید بالاترین و بیشترین در واقع عظیم ترین بخش کار انجام شده توسط کارگران و کل طبقه کارگر را از چنگال آن ها خارج سازد. برای این که کارگر، کارگر یا انسان فروشنده نیروی کار باشد و بماند، باید فروش نیروی کار به مثابه یک کالا، تنها طریق امرار معاش او

باشد. این بدان معنی است که کارگر باید از مالکیت هر چیز دیگر، جز همین کالا، به طور کامل ساقط باشد. برای این که نیروی کار کارگران یا طبقه کارگر یا کل توده فروشنده نیروی کار دنیا همواره و همیشه در خدمت تولید سود برای سرمایه و افزودن سرمایه ها باشد، باید کارگر و تمامی آحاد طبقه او تسلیم شرایط کار و مطیع همه ملزومات سودآوری باشند. تحقق این امر به نوبه خود نیازمند آن است که سرمایه کلیه مصالح و شرایط سودآوری حداکثر خود را به صورت قانون و قرارداد و احکام حقوقی بر شرایط کار و تولید و کل زندگی کارگران مسلط گرداند. بر همین پایه، سرمایه باید نقش نیروی قانونگذار و حاکم مطلق جامعه و جهان را ایفا کند. از این گذشته، سرمایه باید همان مصلحت ها و شرایط بازتولید یا ارزش افزایی مستمر خود را به صورت افکار، فرهنگ، ایدئولوژی، اخلاق، عادات، رسم و رسوم اجتماعی، شیوه و نوع مصرف و همه چیزهای دیگر از این دست، تعیین و بازتولید کند. آنچه سرمایه در راستای تضمین بقا و تداوم سود افزایی خود باید انجام دهد، به هیچ وجه در این حد و حدود خلاصه نمی شود. سرمایه باید مانع هر نوع دخالت کارگران در چند و چون فرایند کار شود. سرمایه است که تعیین می کند چه تولید شود و چه تولید نشود، هر چیز به چه میزان تولید گردد، چه نسبتی از محصول کار به سرمایه ثابت مجدد و چه مقدار به بازتولید نیروی کار اختصاص یابد. سرمایه است که فرایند کار و تولید اجتماعی در هر جامعه و در سراسر جهان سرمایه داری را برنامه ریزی می کند. تصمیم می گیرد که در چه قلمروهایی انباشت شود و چه در عرصه هایی انباشت نشود. چه حجم خود را به تولید و کدام نسبت را به بازرگانی یا فعالیت های موسوم به «خدماتی» تخصیص دهد. مدرسه ایجاد کند یا نکند، بیمارستان تأسیس نماید یا، برعکس، بیمارستان های زیادی را تعطیل کند. مهد کودک بنا کند یا هزاران مهد کودک و مرکز نگهداری سالمندان را ببندد. دارو بیافریند یا ماده مخدر تولید کند. گل پرورش دهد یا تفنگ تولید کند. سرمایه در کلیه این موارد و در تمامی این میدان های مختلف یک سیره و هدف واحد را دنبال می کند: **تولید سود و تبدیل محصول کار و تولید فروشندگان نیروی کار به سرمایه مجدد.**

وقتی که در تولید غذا، پوشاک، دارو، گل یا تأسیس مدرسه و بیمارستان به کار می افتد درست و بی هیچ کم و کاست همان مقصودی را پی می گیرد که در عرصه تولید سلاح های کشتار جمعی، مواد مخدر، سیگار یا تجارت سگس و خرید و فروش کودکان خردسال. وقتی مدرسه یا بیمارستان و مهد کودک می سازد به تنها چیزی که مطلقاً نمی اندیشد و اساساً قادر به اندیشیدن آن نیست انسان و زندگی انسان یا مصالح و نیازهای حیاتی بشر است. سرمایه به همه این ها صرفاً به مثابه ملزومات و نیازهای ارزش افزایی خود نگاه می کند.

شاید با همین توضیحات بسیار ساده و کوتاه معلوم شده باشد که چرا سرمایه واقعاً یک شیء یا مشتکی از اشیاء نیست بلکه یک رابطه اجتماعی است. در همان حال قاعدتاً این نیز باید روشن شده باشد که سرمایه یک رابطه اجتماعی تا مغز

استخوان بشرستیز، جنایتکارانه، ظالمانه و سراسر دژخیمانانه و نقطه شروع و بسط کلیه جنایت ها، وحشی گری ها، انسان ستیزی ها، تمامی اشکال فقر و فلاکت و سیه روزی بشر و به طور کلی همه مشکلات جاری دنیای موجود است.

سرمایه و ارزش اضافی

گفتیم که سرمایه، رابطه خرید و فروش نیروی کار یا رابطه تولید ارزش اضافی است. پس برای شناخت سرمایه لازم است پدیده ارزش اضافی و جریان تولید آن را به دقت بشناسیم. ما این کار را از توضیح ریاضی و آماری یک واقعیت بسیار مشخص آغاز می کنیم. بر پایه آمار رسمی دولت جمهوری اسلامی، در طول سال ۱۳۸۱ خورشیدی هزینه کل سرمایه گذاری عده ای از واحدهای تولیدی بزرگ ایران به شرح زیر بوده است:

سرمایه گذاری های صنعتی در برخی رشته های معین تولیدی در واحدهای بزرگ دارای ۱۰ کارگر به بالا

(میلیون ریال)*

رشته تولیدی	بهای سرمایه ثابت (۱)	حقوق و دستمزد (۲)	جمع سرمایه گذاری
مواد غذایی و آشامیدنی	۹۲۱۰۸۷	۲۴۴۷۸۲۲	۳۳۶۸۹۰۹
توتون و تنباکو	۲۲۶۲۷	۲۶۱۳۹۰	۲۸۴۰۱۷
نساجی	۵۶۰۶۱۳	۲۲۸۱۷۹۰	۲۸۴۲۴۰۳
تولید پوشاک	۱۲۷۲۱	۶۱۴۳۲	۷۴۱۵۳
چرم و کفش	۳۱۰۶۴	۱۸۵۶۶۰	۲۱۶۷۲۴
چوب و چوب پنبه	۲۰۶۴۳	۱۶۶۹۹۱	۱۸۷۶۳۴
کاغذ و محصولات کاغذی	۱۷۷۱۴۶	۳۶۴۹۱۰	۵۴۲۰۵۶
چاپ و انتشار	۷۸۴۷۷	۱۷۴۸۴۱	۲۵۳۳۱۸
زغال کک پالایشگاه ها	۱۵۸۶۹۷	۸۲۶۸۲۱	۹۸۵۵۱۸
محصولات شیمیایی	۴۴۶۰۳۴	۱۸۴۳۱۹۴	۲۲۸۹۲۲۸
لاستیک و پلاستیک	۷۲۵۸۶۱	۷۳۴۵۳۲	۱۴۶۰۳۹۳
محصولات معدنی	۹۵۴۸۵۹	۲۴۲۲۱۱۰	۵۱۷۶۹۶۹
فلزات اساسی	۱۳۳۸۹۴۴	۲۳۸۲۶۴۸	۳۷۲۱۶۲۸
صنایع فابریکی	۳۲۱۴۲۶	۱۰۰۲۲۵۶	۱۳۲۳۶۸۲
ماشین آلات تجهیزاتی	۴۵۶۶۱۸	۱۵۶۳۳۵۵	۲۰۱۹۹۷۳
ماشین آلات محاسباتی	۱۹۴۰	۲۴۰۳۸	۲۵۹۷۸

۱۰۱۳۹۹۴	۷۸۱۲۹۸	۲۳۲۶۹۶	ماشین آلات مولد برق
۳۳۸۰۴۳	۲۲۷۹۱۱	۱۱۰۱۳۲	صنایع الکترونیکی
۲۶۴۷۲۸	۱۷۳۷۷۸	۹۰۹۵۰	وسایل پزشکی و ساعت
۳۰۵۳۲۹۶	۲۱۴۲۲۹۸	۹۱۰۹۹۸	وسایط نقلیه موتوری
۵۱۷۳۷۷	۳۶۲۹۶۷	۱۵۴۴۱۰	سایر وسایل حمل و نقل
۲۳۶۰۲۸	۱۷۱۰۶۹	۶۴۹۵۹	صنایع مبلمان و...
۲۸۳۹۲۴۷۱	۲۰۶۰۳۵۷۱	۷۷۸۸۹۰۰	جمع

* مأخذ: سالنامه آماری کشور در سال ۱۳۸۱ منتشره از سوی مرکز آمار جمهوری اسلامی ایران

(۱) سرمایه ثابت شامل کل مواد اولیه، وسایل کمکی، استهلاک ماشین آلات، مصرف آب و برق و گاز، خدمات صنعتی و نظایر آن ها است. در این باره بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد.

(۲) در اینجا ما به دلیل عدم دسترسی به ارقام دقیق دستمزد کارگران ناچار به محاسبات رایج دولت استناد کرده ایم. آنچه در این ستون زیر نام حقوق و دستمزد آمده است در واقع کل حقوق کارمندان به علاوه دستمزد کارگران است که در پایین می کوشیم به طور تقریبی آن ها را از هم تفکیک کنیم.

براساس مندرجات جدول بالا، در سال ۱۳۸۱، هزینه های سرمایه گذاری در بخشی از واحدهای بزرگ صنعتی متعلق به رشته

های تولیدی مذکور در جدول فوق بالغ بر ۲۸۳۹۲۴۷۱ میلیون ریال بوده است. داده های جدول بالا گویای آن است که از

مجموع کل این رقم حدود ۷۷۸۸۹۰۰ میلیون ریال صرف تهیه مواد اولیه و وسایل کمکی، بهای آب و برق و گاز و ساختمان،

حمل و نقل، استهلاک ماشین الات و مانند این ها، و حدود ۲۰۶۰۳۵۷۱ میلیون ریال نیز به دستمزدهای پرداخت شده

اختصاص یافته است. رقم اخیر شامل حقوق کارمندان به علاوه کلیه دستمزدهای دریافتی کارگران این بخش از مراکز کار و

تولید است. مرکز آمار این دو را از هم تفکیک نکرده و روشن نساخته است که چه بخشی از کل این رقم به دستمزد

کارگران تخصیص یافته و چه بخشی صرف پرداخت حقوق کارمندان شده است. برای دستیابی به میزان قابل قبول دستمزدهای

هر کدام از این دو بخش باید به برخی مؤلفه ها توجه کرد. قبل از هر چیز در نظر داشته باشیم که شمار قابل توجهی از

کارکنانی که در عرف جامعه سرمایه داری و حتی در تلقی بسیاری از جریان های ظاهراً طرفدار طبقه کارگر کارمندان بورژوازی

خوانده می شوند، در واقع کارگرد و به جمع توده های فروشنده نیروی کار تعلق دارند. به طور مثال، کسی که در یک کارخانه به

کار ماشین نویسی مشغول است، امور حسابداری یک شرکت را به عهده دارد، تکنیسین برق است، محاسبات فنی را انجام

می دهد، تلفنچی است، پشت یک دستگاه کامپیوتر مکاتبات و مراودات جاری کارخانه را سامان می دهد، و در یک کلام به

یکی از کارهای خدماتی مشابه این ها اشتغال دارد، عین همه کارگران دیگر، کارگر است. کارگر کسی است که تنها طریق

امرار معاش او فروش نیروی کارش است، و از هر گونه دخالت در برنامه ریزی فرایند کار و از هر نوع اعمال اراده در تعیین

سرنوشت محصول کار و تولید خویش به کلی محروم است. نظم تولیدی، سیاسی، مدنی و اجتماعی سرمایه داری ابزار

سقوط کامل کارگر از حق دخالت در تعیین سرنوشت کار و تولید زندگی خویش است و او ناگزیر است علیه کل این نظم مبارزه کند. به این ترتیب، شمار نسبتاً زیادی از کسانی که با اسم و رسم کارمند شناخته می شوند در واقع بخشی از طبقه کارگر هستند.

از دید ما کارمندان بورژوازی قشری از جامعه سرمایه داری هستند که در مراکز مختلف کار و تولید یا، گسترده تر از آن، در کل جامعه، نقش تحمیل نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی شیوه تولید سرمایه داری بر طبقه کارگر را بر عهده دارند و در مقام خدم و حشم سرمایه به این کار مبادرت می کنند. در این مورد بعداً به طور مفصل صحبت می کنیم. عجلتاً باید محاسبات خود را پیگیری کنیم. با توجه به آنچه گفته شد، نسبت کارمندان به کارگران در قلمروهای تولیدی معینی که در جدول بالا بدانها اشاره شده است قاعدتاً نباید از ۲۰٪ کل کارکنان بیشتر باشد.

مؤلفه دومی که باید مورد توجه قرار گیرد، میزان بسیار بالاتر حقوق کارمندان بورژوازی در قیاس با کارگران است. با این وجود، ما ترجیحاً و به خاطر دقت بیشتر در محاسبات احتمالی، فرض را بر این می گذاریم که از کل حقوق پرداخت شده در تمامی این قلمروها، ۸۰٪ به کارگران و فقط ۲۰٪ به کارمندان تعلق گرفته باشد. در این صورت، باید بپذیریم که مجموع دستمزدهای کل توده فروشنده نیروی کار در این رشته های کار و تولید به شرح زیر بوده است:

$$۴۱۲۰۷۱۴ \text{ میلیون ریال (حقوق کارمندان)} = ۰/۲۰ \times (۲۰۶۰۳۵۷۱ \text{ میلیون ریال (کل پرداختی)})$$

$$۱۶۴۸۲۸۵۷ \text{ میلیون ریال (دستمزد کارگران)} = ۴۱۲۰۷۱۴ \text{ میلیون ریال (حقوق کارمندان)} - ۲۰۶۰۳۵۷۱ \text{ میلیون ریال (کل پرداختی)}$$

به این ترتیب، با رعایت همه ملاحظات آماری و با توجه به کل ارقام گزارش شده از سوی مرکز آماردولت سرمایه داری جمهوری اسلامی می توان نتیجه گرفت که در طول سال مورد بحث در رشته های تولیدی یاد شده مجموعاً ۲۸۳۹۲۴۷۱ میلیون ریال هزینه سرمایه گذاری ها بوده است. از این مبلغ ۷۷۸۸۹۰۰ میلیون ریال به سرمایه ثابت اختصاص یافته، ۴۱۲۰۷۱۴ میلیون ریال به حقوق کارمندان یعنی به خدم و حشم سرمایه یا عاملان تحمیل بردگی مزدی بر کارگران تخصیص یافته و بالاخره ۱۶۴۸۲۸۵۷ میلیون ریال نیز به عنوان دستمزد یا هزینه بازتولید نیروی کار به کل کارگران پرداخت گردیده است. حال ببینیم کارگران در طول این سال چه کرده اند؟ چه میزان کار کرده اند، محصولات کار و تولید آن ها به چه بهایی فروش رفته و در نهایت بر سر حاصل کار و تولید آنان چه رفته است؟ برای دستیابی به این ارقام، باید مجدداً به سراغ گزارش های مرکز آمار دولت بورژوازی برویم. گزارش هایی که، اولاً، بر اساس معیارها و ضوابط اساساً ضد کارگری و منطبق بر مصادیق بردگی مزدی تهیه گردیده است و، ثانیاً، حتی در همین چهارچوب نیز فاقد هرگونه دقت و صحت لازم آماری هستند. با این همه، چاره دیگری نیست. مادام که جنبش کارگری ایران و فعالان ضد سرمایه داری این جنبش خود دست به کار تهیه

گزارش دقیق از جریان تولید و بازتولید سرمایه و محاسبه شفاف و ملموس ابعاد استثمار کارگران و مسایل دیگری از این دست نشده اند به ناچار باید از آمارها و گزارش های دولت بورژوازی کمک گرفت.

بر اساس گزارش بالا، در سال ۱۳۸۱ محصولات کار کارگران در رشته های مختلف صنعتی مذکور به شرح زیر در بازار سرمایه داری به فروش رسیده است :

ارزش محصولات سالانه بخشی از کارگاه های بزرگ صنعتی در سال ۱۳۸۱ (میلیون ریال)

رشته تولیدی	بهای فروش محصولات سالانه
مواد غذایی و آشامیدنی	۲۴۸۹۹۹۶۹
توتون و تنباکو	۹۸۴۵۷۳
نساجی	۱۱۱۷۲۲۹۴
تولید پوشاک	۳۲۰۴۲۶
چرم و کفش	۱۳۰۸۳۹۲
چوب و چوب پنبه	۷۷۵۹۰۳
کاغذ و محصولات کاغذی	۲۶۵۵۸۴۶
چاپ و انتشار	۹۷۰۱۷۲
زغال کک پالایشگاه ها	۱۷۶۹۷۴۵۸
محصولات شیمیایی	۲۴۶۴۴۳۸۶
لاستیک و پلاستیک	۶۰۴۱۷۱۵
محصولات معدنی	۱۴۶۱۳۱۰۶
فلزات اساسی	۲۶۸۲۷۴۵۰
صنایع فابریکی	۷۲۸۶۵۹۵
ماشین آلات تجهیزاتی	۹۹۸۴۹۲۸
ماشین آلات محاسباتی	۲۹۹۴۸۷
ماشین آلات مولد برق	۷۰۰۷۷۹۶
صنایع الکترونیکی	۲۹۸۰۹۶۰
وسایل پزشکی و ساعت	۱۱۴۸۱۰۱

وسایط نقلیه موتوری	۳۸۴۹۵۸۰۶
سایر وسایل حمل و نقل	۳۰۳۹۴۶۲
صنایع مبلمان و...	۱۰۲۹۷۹۹
جمع	۲۰۴۰۹۰۲۳۶

حال پس از جمع آوری این ارقام بباییم و کل هزینه سرمایه گذاری های انجام شده در این قلمروهای تولیدی مختلف، خواه هزینه های مربوط به استهلاک ماشین آلات، ساختمان، مواد اولیه، آب و برق و گاز، حمل و نقل و همه ارقام مشابه و خواه کل دستمزدهای پرداخت شده به کارگران، را از رقم فروش سرمایه داران کسر کنیم. نتیجه عبارت خواهد بود از:

$$۱۷۵۶۹۷۷۶۵ \text{ (سود)} = ۲۸۳۹۲۴۷۱ \text{ (کل سرمایه گذاری)} - ۲۰۴۰۹۰۲۳۶ \text{ (کل فروش)}$$

رقم ۱۷۵۶۹۷۷۶۵ میلیون ریال مبلغی است که سرمایه داران قلمروهای کار و تولید یاد شده در طول این یک سال به چنگ

آورده و تصاحب کرده اند. این رقم بیش از ۱۰ برابر رقم ۱۶۴۸۲۸۵۷ یعنی کل دستمزدی است که به کل توده های

فروشنده نیروی کار در این رشته های کار و تولید پرداخت گردیده است. سؤال اساسی ما در اینجا این است که: سرچشمه

واقعی و اصلی این رقم عظیم مازاد بر کل سرمایه گذاری کجا است؟ این همان پرسشی است که مقدمه این نوشته را با آن شروع

کردیم. این محوری ترین و سرنوشت سازترین پرسش دنیای معاصر از دید کارگران و کل طبقه کارگر جهانی است. پاسخ به

این سؤال به طور واقعی رازگشای حیات نظام سرمایه داری یعنی شیوه تولید مسلط در کل دنیای موجود است. تمامی اسرار

جهان حاضر در همین جا، با کندوکاو همین مسأله، و با کالبدشکافی دقیق رابطه تولید همین ارزش عظیم مازاد روشن می شود.

پاسخ این پرسش مهم را ما در همین جا بررسی می کنیم. اما پیش از آن بد نیست اصل سؤال را با شفافیت و جامعیت کافی

یک بار دیگر تکرار کنیم. صورت مسأله صاف و ساده این است: سرمایه داران رشته های کار و تولید مورد اشاره ما در این جدول

۲۸۳۹۲۴۷۱ میلیون ریال صرف کل هزینه های انباشت سالانه خود از مواد اولیه و استهلاک ماشین آلات، تا برق و آب و

گاز و حمل و نقل، تا وسایل کمکی و ساختمان، تا کل دستمزدهای پرداختی به کارگران و کارمندان و تا همه چیز دیگر

کرده اند. اما آنان در قبال این سرمایه گذاری ها ۲۰۴۰۹۰۲۳۶ میلیون ریال به چنگ آورده اند. تفاوت این دو رقم،

۱۷۵۶۹۷۷۶۵ میلیون ریال است. می خواهیم بدانیم که این مبلغ از کجا به دست آمده است و سرچشمه تولید و زایش آن

کجاست؟

پاسخ را باید با حوصله و تعمق پیگیری کنیم. قبل از هر چیز این نکته اساسی را در نظر بگیریم که کلیه مواد یا وسایل کار و

مواد مورد نیاز جریان تولید خود محصول کار انسان ها هستند. مواد اولیه، ماشین آلات، برق، گاز، وسائط نقلیه و همه ابزار و

مصالح دیگری که در جریان تولید این حجم عظیم از محصول در کارخانه ها و رشته های تولیدی یاد شده به کار گرفته شده اند خود از پیش با کار انسان های فروشنده نیروی کار به وجود آمده اند و محصول کار عده ای از کارگران هستند. این نکته را می توان کمی ملموس تر بیان کرد. برای این که چیزی تولید گردد، برای این که یک محصول غذایی، یک فرش، یک ماشین، یک میز کار، یا مواد اولیه مورد نیاز این و آن کارخانه، یا هر کالای دیگری به وجود آید، لازم است که مقداری کار برای تولید آن صورت گیرد. تا اینجا کاملاً روشن است. اما باید به این نیز فکر کنیم که همین مقدار کار موجود در هر کالا را چگونه، با چه معیار یا چه واحد سنجشی می توان اندازه گیری و بیان کرد؟ آشکار است که وقتی یک کارگر کار می کند، ساعات معینی از عمر خود را به این کار اختصاص می دهد. هنگامی که جمعیتی از کارگران با هم و به طور جمعی یک تراکتور، یک جاده یا یک خانه را می سازند، هر کدام روزها یا ساعت های معلومی از عمرشان را صرف ساختن این دستگاه ها یا برپایی این خانه می کنند. **با این حساب، تنها معیار واقعی و درست محاسبه مقدار کاری که صرف تهیه یک کالا و یک فرآورده می شود، واحد زمان است.** در جای دیگری از همین نوشته توضیح خواهیم داد که ارزش کالاها و معیار مبادله آن ها با هم نیز در واقع سوای همین کار اجتماعاً لازم نهفته در آن ها و لاجرم سوای زمان کار مصرف شده در تولید این کالاها، هیچ چیز دیگر نیست. اما این مسأله عجزاً مورد بحث ما نیست. این خود بحث جداگانه ای است که حتماً بدان می پردازیم. فعلاً باید محاسبات خویش را دنبال کنیم. برای ادامه این کار فقط به خاطر داشته باشیم که هر کالا یا هر محصول تولید شده مرکب از مقداری کار انسانی متراکم شده است، و این که این مقدار کار متراکم معادل زمان کار معینی است که در تولید کالا یا محصول به کار رفته است.

بر پایه بخش دیگری از گزارش مرکز آمار دولت اسلامی سرمایه داری، برای تولید کل محصول سالانه کارگاه ها و رشته های صنعتی بالا، یعنی همان قلمروهای کار و تولید معینی که در جدول به آن ها اشاره شده است، حدود ۸۰۰ هزار نفر به کار اشتغال داشته اند. از آنجا که در جامعه ما اضافه کاری یک شرط استخدام و حفظ شغل و به این اعتبار یک اجبار حتمی امرار معاش توده های کارگر است، می توانیم متوسط روزانه کار هر کارگر را ۱۰ یا حتی ۱۲ ساعت حساب کنیم. اما این ارقام تا آنجا که به بررسی کنونی ما مربوط می شود به نوعی قابل چشم پوشی است و از همین روی ما همان روز کار ۸ ساعته را مبنای محاسبه قرار می دهیم. با فرض این که کارگران در روزهای تعطیل کار نکنند(!) به طور معمول آنان ۲۸۰ روز در سال مجبور به کار کردن هستند. بر این اساس، ساعات کار به کار رفته در تولید کل محصول کارگاه ها و قلمروهای کار و تولید مورد اشاره جدول را می توان به شرح زیر محاسبه کرد.

$$۲۲۴۰ \text{ ساعت} = ۸ \text{ ساعت (ضربدر)} ۲۸۰ \text{ روز}$$

$$۱۷۹۲ \text{ میلیون ساعت} = ۸۰۰ \text{ هزار نفر (ضربدر)} ۲۲۴۰ \text{ ساعت}$$

محاسبه فوق نشان می دهد که کل کارگران در طول سال ۱۳۸۱ و برای تولید محصولات بالا حداقل ۱۷۹۲ میلیون ساعت کار کرده اند. اما بهای فروش این محصولات فقط در بر گیرنده کاری که کارگران در طی این سال انجام داده اند، نیست. زیرا در جریان تولید این محصولات مقادیر زیادی کار انجام یافته قبلی یا کار متراکم نهفته در مواد اولیه، وسایل کمکی، ماشین آلات و آب و برق و غیره نیز به مصرف رسیده است. تفکیک دقیق این ارقام و بخش ها تا حدودی دشوار است. اما این را می دانیم که بهای فروش کل محصولات حدوداً ۲۶ برابر بهای کل سرمایه ثابتی است که در جریان تولید این ها مصرف شده است. زیرا:

$$۲۶ \# = ۷۷۸۸۹۰۰ \text{ میلیون ریال (سرمایه ثابت) } \{ \text{تقسیم بر } \} ۲۰۴۰۹۰۲۳۶ \text{ میلیون ریال (فروش کل)}$$

به بیان دیگر، در ازای هر ۲۶ ساعت کار انسانی متراکم شده در محصولات تولیدی مورد بحث ما، یک ساعت کار متراکم قبلی نیز وجود دارد. این بدان معنی است که اگر کل ساعات کار انجام شده به وسیله کارگران در طول سال ۱۳۸۱ یعنی ۱۷۹۲ میلیون ساعت را بر عدد ۲۶ تقسیم کنیم و سپس حاصل آن را با ۱۷۹۲ میلیون ساعت جمع کنیم می توانیم مجموع همه ساعات کار موجود در تمامی محصولات را به دست آوریم:

$$۶۹ \text{ میلیون ساعت} = ۲۶ \text{ (تقسیم بر)} ۱۷۹۲ \text{ میلیون ساعت}$$

$$۱۸۶۱ \text{ میلیون ساعت} = ۶۹ \text{ میلیون ساعت} + ۱۷۹۲ \text{ میلیون ساعت}$$

چاره ای نیست جز این که بیشتر حوصله نشان دهیم و این محاسبه را بدون شتابزدگی پیگیری کنیم. با داشتن ارقام بالا می توان دید که هر یک ساعت کار انسانی متراکم در کل محصولات تولید شده معادل چه بخشی از کل بهای فروش این محصولات است. برای یافتن این رقم به شکل زیر عمل می کنیم.

$$۱۰۹۶۶۷ \text{ ریال} = ۱۸۶۱ \text{ میلیون ساعت (تقسیم بر)} ۲۰۴۰۹۰۲۳۶ \text{ میلیون ریال}$$

حال با توجه به همین رقم ۱۰۹۶۶۷ ریال به عنوان معادل پولی هر ساعت کار به کار رفته در تولید محصولات، ببینیم کل دستمزد دریافت شده ۸۰۰ هزار کارگری که در تمامی طول این سال در عرصه های مذکور کار کرده و این کالاها را تولید کرده اند، با چند ساعت کار برابری می کند. پیش تر گفتیم که مجموع دستمزدهای سالانه کارگران فقط ۱۶۴۸۲۸۵۷ میلیون ریال بوده است. برای یافتن پاسخ باید این کار را انجام دهیم.

$$۱۵۰ \text{ میلیون ساعت} \# = ۱۰۹۶۶۷ \text{ ریال (ارزش یک ساعت کار) } \{ \text{تقسیم بر } \} ۱۶۴۸۲۸۵۷ \text{ میلیون ریال (کل دستمزد سالانه)}$$

به عبارت دیگر، کل دستمزدهای ۸۰۰ هزار کارگر در طول این سال فقط معادل ۱۵۰ میلیون ساعت کار بوده است. و این در حالی است که آنان در همین سال ۱۷۹۲ میلیون ساعت برای سرمایه داران یا دولت سرمایه داری کار کرده اند. این دو رقم را با هم مقایسه کنیم تا ببینیم که دومی چند برابر اولی است.

۱۲ # = ۱۵۰ میلیون ساعت (تقسیم بر) ۱۷۹۲ میلیون ساعت

رقم ۱۲ نشان می دهد که کارگران در طول این سال در رشته های تولیدی یاد شده به ازای هر یک ساعت که برای خود یا در

واقع برای امرامعاش و بازتولید نیروی کار خویش کار کرده اند، درست ۱۲ ساعت بدون هیچ مزد و حق و حقوقی برای

سرمایه داران کار کرده اند. سؤال اساسی ما در بالا این بود که رقم ۱۷۵۶۹۷۷۶۳ میلیون ریالی که سرمایه داران حوزه های

تولیدی مورد بحث، پس از کسر همه هزینه های سرمایه گذاری و دستمزد کارگران، نصیب خود ساخته اند از کجا ناشی

شده است؟ پاسخ این سؤال اکنون برای ما روشن شده است. **سرمایه داران این ثروت عظیم را از کار پرداخت**

نشده کارگران به دست می آورند و تصاحب می کنند. این ارزش مازاد در اقتصاد سیاسی طبقه کارگر به **ارزش**

اضافی موسوم است. هر کارگری در هر کجای این جهان، در جریان فروش نیروی کار خود به سرمایه، اگر به طور مثال ۸

ساعت در روز برای سرمایه دار، دولت یا هر مؤسسه سرمایه داری کار کند، تنها بخش اندک یا بسیار اندکی از این زمان کار

را به صورت مزد دریافت می دارد. بخش بزرگتر با بسیار بزرگتر آن در شکل ارزش اضافی نصیب سرمایه می گردد. قبلاً

گفتیم که سرمایه یک رابطه اجتماعی، رابطه تولید ارزش اضافی است. شیوه تولید سرمایه داری شیوه تولید ارزش اضافی یا

تصاحب کار پرداخت نشده کارگران مزدی توسط سرمایه و تبدیل این کار پرداخت نشده به سرمایه مجدد است.

رابطه تولید ارزش اضافی و خصلت بت واره سرمایه

سرمایه داران و متفکران بورژوازی در دنیا به گونه ای بسیار عوامفریبانه می گویند "کارگر در قبال کارش دستمزد دریافت

می کند و به این ترتیب بهای کار خود را می گیرد". به طور مثال، شاعر ایرانی دوره قاجار، ایرج میرزا، که ظاهراً خیلی

"آزادخواه"، "مدرنیست" و حتی "کارگر دوست" هم بوده است در یکی از شعرهایش از زبان یک کارگر چنین می سرايد :

تو از من زور خواهی من ز تو زر
چه منت داشت باید یکدگر را ؟

این حرف سرمایه داران و متفکران طبقه آن هاست. ما در بالا به گونه ای روشن دیدیم که واقعیت ماجرا ۱۸۰ درجه معکوس

است. کارگر مثلاً ۱۲ ساعت تمام برای صاحب سرمایه کار کرده است، در حالی که فقط و فقط معادل یک ساعت از کل این

ساعات کار، به خودش یعنی به هزینه معاش وی و فرزندانش، تعلق گرفته است. در اینجا یک مسئله اساسی وجود دارد که

باید به طور ریشه ای مورد کندوکاو قرار گیرد. واقعیت این است که همه کارگران دنیا با این محاسبات آشنا نیستند و با این

دقت به ماجرا نگاه نمی کنند. آنان بسیاری اوقات در مقابل استدلال سرمایه داران و نمایندگان فکری سرمایه داری خلع سلاح

می شوند و به همین دلیل هم دامنه مبارزات خود را به چون و چرا بر سر افزایش دستمزد یا به تعبیر خودشان "حق بیشتر" در مقابل کاری که کرده اند، محدود می سازند. همین مسأله یعنی این که کارگران و افکار عمومی در سطحی وسیع یک شکل کاملاً معکوس و یک تصویر عمیقاً دروغین و گمراه کننده از واقعیت ماجرا را می پذیرند و باور می کنند خود گویای آن است که رابطه تولید ارزش اضافی یا رابطه خرید و فروش نیروی کار و، به بیان دیگر، رابطه سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی از یک خاصیت ویژه و از گونه پرداز و ابهام آفرین برخوردار است.

موضوع این بخش از بحث ما توضیح همین خصلت ابهام آفرین و بت گونه سرمایه است. برای این کار باید کمی به عقب برگردیم. به خاطر بیاوریم که شیوه تولید سرمایه داری از درون فرایند توسعه و بسط اقتصاد کالایی به وجود آمده است. تاریخ پیدایش، تکامل و غول آسا شدن سرمایه را نیز باید از بررسی خصلت بت واره و رازپرداز کالا پی گیریم و دنبال کنیم. همه این ها در عین حال در گرو آن است که چند سطری در باره پدیده ای به نام کالا توضیح دهیم. به این امید که پرداختن به این توضیحات ضروری به خاطر حالت ضمنی خاصی که در بحث کنونی ما پیدا کرده اند مایه آشفستگی مطلب و لاجرم موجب دشواری فهم چهارچوب اصلی موضوع نشود.

کالا چیست؟

قبل از هر چیز باید بر این واقعیت تأکید کرد که هر شیء یا هر فراورده کار انسانی لزوماً کالا نیست. آنچه امروز به صورت کالا تولید می شود نیز در یک نظم اقتصادی و اجتماعی دیگر می تواند کالا نباشد. محصول کار بشر از آغاز کالا نبوده است بلکه در شرایط تاریخی معینی به کالا تبدیل شده است. اگر کسی چیزی را برای استفاده شخصی خود تولید کند به تولید کالا دست نزده و حاصل کار وی مسلماً کالا نیست. حتی اگر کل انسان های یک جامعه یا جهان موجود، بر اساس یک برنامه ریزی متحد جمعی و با دخالت نافذ و مؤثر و آزاد همه آحاد خویش نیازهای معیشتی و رفاهی و امکانات زیست عالی انسانی خود را تولید و بین هم توزیع کنند، باز هم کالا تولید نکرده اند و روابط اقتصادی جاری میان آن ها روابط کالایی نخواهد بود. یک فراورده کار انسانی هنگامی به کالا تبدیل می شود که وارد فرایند مبادله گردد، یعنی با کالای دیگری معامله شود. بر همین اساس باید به ژرفای همین مبادله خیره شد و دید که چرا داد و ستد میان میان فراورده ها آن ها را به کالا تبدیل می کند.

ارزش استفاده و ارزش مبادله

اگر تاریخ زندگی بشر را ورق بزنیم به جایی می‌رسیم که هیچ مبادله‌ای در دنیا وجود نداشته است. به بیان دیگر انسان‌ها محصولات کار خود را با هم مبادله نمی‌کرده‌اند. بلکه آنان آنچه را که به طور جمعی با هم تولید می‌کرده‌اند، با همدیگر نیز مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. در اینجا فرآورده‌های کار بشر فقط به اعتبار ارزش استفاده‌ای که در زندگی او داشته است مورد توجه واقع می‌شده است. در دل این وضعیت، اشیاء یا محصولات کار فقط دارای **ارزش استفاده** بوده‌اند و صرفاً با این هدف تولید می‌شده‌اند که این یا آن نیاز معیشتی و رفاهی و اجتماعی انسان را رفع کنند. با گذشت زمان و تکامل ابزار کار بشر اندک‌اندک این وضعیت به هم می‌خورد. انسان‌ها به جای این که خودشان تولید و خودشان استفاده کنند، به جای این که به صورت اشتراکی محصولاتی را تولید کنند و به همان صورت اشتراکی از آن استفاده کنند شروع به داد و ستد محصولات کار خویش با هم می‌کنند. از این تاریخ به بعد، ارزش استفاده یا وجه مفید بودن و مورد نیاز بودن یک فرآورده کار، فقط و فقط تا جایی موضوعیت می‌یابد که محصول کار ظرفیت مبادله داشته باشد و بتواند با فرآورده دیگری در جای دیگر مبادله شود. به این ترتیب اصل قابل مبادله بودن و به عبارت دقیق‌تر و علمی‌تر، دارا بودن **ارزش مبادله**، شالوده و بنیاد واقعی تولید و کار می‌شود.

با شروع مبادله محصولات با هم، فرآورده‌های کار به کالا تبدیل می‌شوند. این بدان معنی است که آن‌ها دیگر نه بر پایه ارزش استفاده خود و نه به این دلیل که وسیله‌ای برای رفع نیازهای معیشتی انسان‌ها هستند بلکه اساساً به این خاطر که زمینه و امکان مبادله آن‌ها موجود است تولید می‌گردند. هدف از تولید آن‌ها دیگر نه نقش و اعتبارشان در رفع نیازمندی‌های بشر، بلکه صرفاً فروش آن‌ها در بازار یا مبادله با محصولات دیگر است. در اینجا نخستین و اساسی‌ترین پرسشی که برابر ما قرار می‌گیرد این است که این محصولات بر چه پایه‌ای و بر مبنای چه معیاری با هم مبادله می‌گردند؟ یافتن پاسخ این سؤال گامی اساسی در راه دستیابی به معمای سرمایه و راز وارونه‌پردازی و اسرارآمیزی کل حقایق زندگی بشر توسط سرمایه است. پس مقدم بر هر چیز باید راز درونی مبادله یا معیار و مبنای تحقق آن را جستجو کنیم. این جستجو را می‌توانیم با طرح یک سؤال بسیار ساده روزمره شروع کنیم. آیا هیچگاه با خود فکر کرده‌اید که چرا یک نان سنگگ مثلاً ۱۰۰ تومان ولی یک گردنبند طلا مثلاً ۲ میلیون تومان به فروش می‌رسد؟ نان سنگگ یا کلاً نان احتیاج جبری زندگی و وسیله زنده ماندن آدم‌ها است، در حالی که گردنبند طلا صرفاً یک آلت زینتی است و داشتن و نداشتن آن حداقل هیچ تأثیری بر روی حیات و ممانندگی آدمی ندارد. به عبارت دیگر، این که گردنبند طلا ۲۰ هزار برابر یک نان سنگگ می‌ارزد به خاطر اهمیت استفاده از آن یا نیاز

بیشتر انسان بدان نیست. به این ترتیب، روشن است که ارزش بیشتر طلا باید دلیل دیگری غیر از اهمیت استفاده آن در زندگی انسان داشته باشد. در اینجا ناگزیر باید باز هم تاریخ را کمی به سوی عقب ورق بزنیم. باید این ورق زدن به گذشته را آن قدر ادامه دهیم تا به زمان پیش از پیدایش پول برسیم. به زمانی که پول وجود نداشت و تولید کنندگان محصولات مختلف، خود به طور مستقیم یا از طریق افراد واسطه این محصولات را با هم مبادله می کردند. به عنوان مثال، ۲ کیلو عدس را با ۵ کیلو خرما معاوضه می کردند. حال همان سؤال قبلی مربوط به نان سنگگ و گردنبند را در مورد این دو کالای اخیر تکرار و جواب آن را کندوکاو کنیم. چرا ۲ کیلو عدس با ۵ کیلو خرما و نه مثلاً با ۱۰ کیلو از این محصول مبادله می گردید؟ یا چرا، برعکس، ۵ کیلو عدس و ۵ کیلو خرما با هم معاوضه نمی شدند؟

پیش از این ما در جریان توضیح ارزش اضافی و منشأ واقعی و اصلی آن گفتیم که انسانی که محصولی را تولید می کند، ساعاتی از عمر خود را برای این کار مصرف کرده و در آن فراورده متراکم می سازد. به مثال کنونی ما، به دو محصول عدس و خرما نیز با همین دید نگاه کنیم. هم در عدس و هم در خرما ساعاتی از عمر آدمی یا ساعاتی از کار آدمیزاد نهفته است. هر دوی این کالاها یا تمامی کالاهای روی کره زمین در دقیق ترین و واقعی ترین بیان مقداری کار مرده هستند، کارهایی که روزی روزگاری یا حتی تا همین چند ثانیه پیش زنده بوده اند. به این معنی که توان، انرژی و تلاش در حال انجام توسط یک انسان زنده را به نمایش می نهاده اند. آنچه که مهم و در عین حال بدیهی است این است که ۲ کیلو عدس به اندازه ۵ کیلو خرما کار انسانی به خود اختصاص داده است. این را هم بالاتر توضیح دادیم که برای اندازه گیری هر چیزی مقیاسی وجود دارد و مقیاس سنجش کار، زمان انجام آن کار است.

به این ترتیب، روشن می شود که کار مجرد انسانی نهفته در ۵ کیلو خرما و ۲ کیلو عدس با هم برابر است. عدس و خرما اشکال مشخص کار آدمی هستند. همان گونه که میز، فرش، تلویزیون، نان، کفش، کامپیوتر، کتاب و همه کالاهای دیگر، هر کدام شکل مشخص کار را در معرض دید ما قرار می دهند. آنچه مهم و اساسی است این است که هر کدام از این ها حامل مقدار معینی کار انسانی یا، به بیان دقیق تر و شفاف تر آن، ساعات معینی از کار بشر هستند. ۵ کیلو خرما و ۲ کیلو عدس بر اساس ساعات کار مساوی موجود در آن ها با هم مبادله می گردند. کارل مارکس در این زمینه می گوید:

«ارزش هر کالا ناشی از مقدار کار اجتماعاً لازمی است که صرف تهیه آن شده و در آن نهفته است»

چرا می گوید کار اجتماعاً لازم؟ به این دلیل که کالا یک رابطه اجتماعی است. این فقط عدس و خرما یا عدس و خرمای تولید شده توسط حسن و حسین نیستند که با هم معاوضه می شوند، بلکه داد و ستد محصولات کار و تولید با هم یک پدیده سراسری، اجتماعی و جهانی است. درست بر همین پایه، مقیاس سنجش زمان کار نهفته در این یا آن کالا نیز به هیچ

وجه زمان کار صرف شده توسط حسن و حسین یا این و آن فرد خاص نیست. بلکه زمان کاری است که به طور متوسط با توجه به تمامی مؤلفه های دخیل مانند سطح تکنیک، مهارت، بارآوری کار و غیره برای تولید این کالا می معین لازم می شود. ممکن است زمان کار نهفته در یک کالا به هنگام تولید آن حتی با توجه به همه این مؤلفه ها، مثلاً ۳ ساعت باشد، اما این زمان کمی بعدتر بر اثر رشد تکنیک و افزایش بارآوری کار به ۲ ساعت کاهش یابد. در چنین وضعی مقدار کار اجتماعاً لازم نهفته در کالا نه بر اساس ۳ ساعت بلکه با معیار زمانی ۲ ساعت محاسبه می شود و ارزش کالا نیز بر همین پایه مشخص می گردد.

شکل معادل ارزش و پیدایش پول

انسان ها برای مدت ها، کالاها و محصولات تولید شده توسط خود را با هم مبادله می کردند، در حالی که هنوز از پول خبری نبود. در طی این دوره، معمولاً یک کالا از میان همه کالاها، نقش معادل را ایفا می کرد، به گونه ای که زمان کار نهفته در آن، مبنای محاسبه ارزش کالاها یا دیگر کار نهفته در آن ها قرار می گرفت. به طور مثال، یک خروار گندم، چند خروار علوفه، چند کیلو ماهی و یا گوشت حیوانات دیگر را با یک رأس گوسفند معادل قرار می دادند و آن ها را با هم مبادله می کردند. در همه این حالات ما شاهد وقوع مبادله کالاها بر اساس یک مقیاس مشترک بوده ایم. این مقیاس یا معیار سنجش مشترک جز همان زمان کار متراکم در این کالاها هیچ چیز دیگر نبوده است. در مثال ما، گوسفند به این دلیل نقش معادل را پیدا می کرده است که وسیله ای برای سنجش زمان کارهای متراکم در محصولات مورد داد و ستد بوده است. با گذشت زمان، اندک اندک همین شکل معادل جای خود را به پول داد. به این ترتیب پول همان شکل تکامل یافته ارزش معادل است. به بیان دیگر، پول به نوبه خود معیار سنجش زمان کار نهفته در کالاها مختلف است. وقتی می گوییم یک کتاب ۲۰۰۰ تومان، یک رادیو ۲۰۰۰۰ تومان و یک ژاکت ۱۲۰۰۰ تومان می ارزند، معنای واقعی حرف ما این است که در رادیو ۱۰ برابر کتاب و در ژاکت ۶ برابر رادیو کار متراکم شده انسانی وجود دارد.

حال به دنبال این توضیحات به بحث اصلی خود باز می گردیم. ما صرفاً به این دلیل سراغ کالا و مبادله کالاها و ارزش مبادله کالا یا سایر مسایل مرتبط به این مبحث رفتیم تا راه را برای فهم درست و روشن خاصیت بت واره رابطه سرمایه یا رابطه تولید ارزش اضافی هموار سازیم. در بررسی بسیار مختصر این نکات ما به اینجا رسیدیم که:

مبادله کالاها با هم بر اساس کار اجتماعاً لازم نهفته در آن ها صورت می گیرد.

برای یک لحظه به عمق همین مسأله توجه کنیم. در هر ثانیه تریلیون ها تریلیون تن کالا در چهار گوشه دنیا با هم داد و ستد می شود. در جریان این داد و ستدها چنین وانمود می شود که این خود همین اشیاء و محصولات هستند که با هم مبادله می گردند. واضح تر بگوییم، ما فقط این را می بینیم که پول هایی پرداخته می شود و کالاهایی دریافت می گردد. این که در این میان به طور واقعی چه چیز با چه چیز معامله می شود، برای کسی مهم نیست. حرکت اشیاء و روابط این اشیاء با یکدیگر به طور کامل جای روابط اجتماعی و واقعی خود انسان ها را غصب کرده است. آنچه در اساس و در عالم واقع با هم مبادله می گردد، زمان کاری است که در هر کدام از این کالاها متراکم شده است. زمان کاری که عین عمر و زندگی و حشر و نشر انسان های تولید کننده آن هاست. اما مشکل در همین جا تمام نمی شود. این تازه اول ماجرا است. معضل واقعی فقط این نیست که روابط میان آدم ها به صورت روابط اشیاء، یا روابط میان محصولات تولید شده آن ها خودنمایی می کند. معضل اساسی و ریشه ای این است که همین مرادوه یا روابط میان اشیاء در توسعه خود، در درون جامعه سرمایه داری، به قدرت مسلط و قاهر و حاکم بر زندگی بشر تبدیل می شود. رابطه اشیاء و ملزومات داد و ستد میان آنچه که مخلوق کار انسان های تولید کننده است عملاً و به طور زمینی نیروی ماورای زندگی یا قدرت تعیین کننده کل سرنوشت و همه هست و نیست همان آدم های تولید کننده و کارگر می شود. حرکت اشیاء و بازار و قوانین داد و ستد کالاها در حکم نیرویی فوق قدرت بشر بر تمامی دار و ندار انسان عصر حکم می راند، آن سان که کل بشریت در برابر قوانین، قرارها، احکام و مصلحت های داد و ستد روزمره همین محصولات مخلوق کار کارگران دنیا صرفاً به مشتی بردگان مفلوک تبدیل می شوند. قرار ما این بود که تمامی نکات یاد شده یا کندوکاو پیرامون خصلت رازپرداز کالا و رابطه کالاها با هم سنگ بنای جستجوی رازی بسیار مهمتر یعنی خصلت رازپرداز و سرشت بت واره رابطه تولید ارزش اضافی یا همان رابطه سرمایه و سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی باشد. ما از ورای این توضیحات اینک به نقطه ای رسیده ایم که می توانیم به طور مستقیم مسأله اخیر، یعنی واقعیت واژگونه ساز یا قدرت سحرآمیز رابطه تولید ارزش اضافی را از نزدیک کنکاش کنیم. تا اینجا دریافته ایم که کالا یک رابطه اجتماعی اساساً وارونه پرداز و جعل کننده واقعیت است. رابطه تولید اضافه ارزش یا رابطه خرید و فروش نیروی کار نیز دقیقاً رابطه دو کالا با هم است. در یک سوی این رابطه، یک کالا در مقام سرمایه ایستاده است و در سوی دیگر کالایی به نام نیروی کار قرار گرفته است. در اینجا نیز دو کالا با هم مبادله می گردند، اما این مبادله یا در واقع طرفین این داد و ستد، در قیاس با مبادله جاری میان کالاهای دیگر از یک ویژگی بسیار اساسی و سرنوشت ساز برخوردار است. این ویژگی بنیادی و مهم را کمی از نزدیک با هم بررسی کنیم.

آنچه کارگر در این معامله می فروشد نه کار متراکم شده او بلکه **نیروی کار** اوست. این مهم ترین و اصلی ترین

شاخص تعیین کننده در جریان این داد و ستد است. کارگر **کار** خود را به سرمایه یا سرمایه دار نمی فروشد، او **نیروی کار**ش را

به فروش می رساند. پولی که سرمایه دار به وی می پردازد، نه بهای کاری است که قرار است او انجام دهد بلکه، برعکس، بهای نیروی کار وی یا بهای بازتولید نیروی کاری است که او در اختیار سرمایه و سرمایه دار می گذارد. در همین جا بد نیست این نکته را بررسی کنیم و ببینیم که میان کار و نیروی کار چه فرق اساسی موجود است. پاسخ این است که این دو مقوله بسیار متفاوت اند. کارِ کارگر فرایندی است که کارگر در جریان آن با تغییر مواد و به طور کلی تغییر طبیعت یک محصول جدید می آفریند. اما نیروی کارِ کارگر ساعاتی از عمر او است که سرمایه دار در قبال پرداخت مبلغی پول آن را تصاحب می کند و حق مصرف این ساعات خرید شده را به خود اختصاص می دهد. سرمایه با خرید این نیروی کار یا این ساعات عمر کارگر این حق را کسب می کند که هر طوری خودش اراده کند یا، به بیان دقیق تر، هر گونه که مصلحت ارزش افزایی سرمایه اش و فرایند کار و تولید وی ایجاب کند، از نیروی کار مذکور بهره برداری کند. این نیروی کارِ خریداری شده می تواند در ساختن یک موشک به مصرف رسد، می تواند در تولید آنتی بیوتیک به کار گرفته شود. می تواند صرف ساختن یک ساختمان گردد، یا در تولید لباس، کامپیوتر و خودرو و هر چیز دیگری مورد بهره برداری واقع شود. سرمایه دار، به گاه داد و ستد با کارگر، معادل پولی کاری را که کارگر انجام داده و به صورت خودرو، کامپیوتر، ساختمان یا دارو متراکم شده است نمی پردازد. او نیروی کار کارگر را برای مدت مثلاً ۸ ساعت یا یک ماه یا یک سال خرید کرده است. او پولش را برای این پرداخته است یا می پردازد که کارگر در طول زمان خرید و فروش در اختیار وی باشد و نیروی کار وی را هر گونه که خواست در کار مورد نظرش و در تولید آنچه که مقصود اوست به کار گیرد.

آنچه کارگر در طول این زمان معین تولید می کند یا به صورت کار انجام می دهد، ممکن است ۵ برابر بهای نیروی کارش باشد و ممکن است ۵۰ برابر یا ۱۰۰ برابر این مزد باشد. در مثال مشخص ما، در مورد بخشی از کارگران برخی رشته های معین کار و تولید در ایران دیدیم که بهای واقعی محصولات تولید شده به وسیله کارِ کارگران این رشته ها، در طول سال ۱۳۸۱ درست ۱۲ برابر بهای نیروی کار دریافت شده توسط آنان بوده است.

به نقطه شروع بحث کنونی خود باز گردیم. سخن از خصلت واژگونه ساز و رازپرداز رابطه تولید ارزش اضافی بود. در رابطه میان کالاها با هم، دیدیم که سیمای ظاهری کالاها به مثابه اشیاء کل واقعیت رابطه میان انسان ها با هم، یعنی اصل مبادله شدن نیروی کار انسانی نهفته در درون این کالاها با یکدیگر را از انظار مخفی می کند و به عالم اسرار می سپارد. این امر در رابطه تولید ارزش اضافی، در مبادله میان سرمایه و نیروی کار یا رابطه خرید و فروش نیروی کار به گونه ای باز هم بسیار دهشتبارتر رمزآمیز می گردد. در اینجا فقط رابطه میان انسان ها نیست که در قالب رابطه میان اشیاء جلوه می کند، بلکه:

اولاً: مبادله دو کالای عمیقاً نابرابر با هم به صورت رابطه کالاهای برابر تظاهر می کند. ثانیاً: اگر در آنجا فقط رابطه میان کالاها به نیروی مسلط بر رابطه انسان ها تبدیل می شد، در اینجا نیروی کار انسانی

خریده شده با انفصال کامل از هر نوع دخالت صاحب یا صاحبان این نیرو، یعنی طبقه اجتماعی دارنده این کالا، به قدرت فائقه و قاهره و یکه تاز و در واقع به خدای مطلق هستی بشر معاصر مبدل می گردد.

به این ترتیب مشاهده می کنیم که رابطه خرید و فروش نیروی کار یک رابطه سراسر واژگونه پرداز و توهم آفرین است. کارگر نیروی کارش را می فروشد و سرمایه دار یا، به بیان دقیق تر، سرمایه این چنین وانمود می کند که او کار خویش را فروخته است. کارگر در طول زمان کاری که برای سرمایه دار کار می کند ارزشی چندین برابر آنچه به عنوان مزد دریافت داشته است برای سرمایه تولید می کند، اما سرمایه این چنین می نمایاند که کارگر بهای کل کارش را گرفته است. آنچه به صورت ارزش اضافی یا سود نصیب سرمایه دار می گردد و به سرمایه مجدد تبدیل می شود ارزشی است که کارگر با کار خود تولید کرده است، اما سرمایه مدعی است که این ارزش را خود آفریده است. کارگر با فروش نیروی کار خویش از هر نوع حق دخالت در فرایند کار و سرنوشت محصول کار خود محروم می شود، اما سرمایه چنین القا می کند که کارگر با گرفتن مزدش تمامی حق و حقوق انسانی و اجتماعی خود را دریافت کرده است.

رابطه خرید و فروش نیروی کار شالوده و زیربنای هستی نظام سرمایه داری است. بنیاد این نظام یکسره و یکجا بر وارونه پردازی واقعیت های هستی، بر استثمار سهمگین و جنایتکارانه نیروی کار کارگران، بر استثمار عوامفربیانه و جنایتکارانه این استثمار و منحرف کردن کامل ذهن، شعور و شناخت توده های کارگر از واقعیت استثماری که می شوند، بر تبدیل مستمر محصول کار و تولید کارگران به سرمایه، بر سلب مطلق کارگر از هر نوع دخالت در سرنوشت کار خویش، بر بردگی مزدی فروشندگان نیروی کار و قدرت خداگونه سرمایه استوار گردیده است. قوانین، قرارها و قراردادهای، اصول و احکام، ارزش های اجتماعی و اخلاقی، مدنیت و کل تبعات هستی این نظام، به همین اندازه واژگونه پرداز، بشرستیز، ضدکارگر و ضد هر نوع حق و حقوق عادلانه انسانی هستند، درست به این دلیل مشخص و روشن که همه و همه از همین بیخ و بن، شاخ و برگ می کشند، همه و همه اقمار منظمه ای هستند که مرکز هستی آن ها اینجاست، همه و همه در خدمت توجیه این عظیم ترین دروغ تاریخ زندگی بشر هستند، این دروغ عظیم که گویا کارگران نه نیروی کار خود بلکه کار خود را به سرمایه می فروشند.

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر

کارگر در زمان واحد دو کار کاملاً متمایز را با هم انجام می دهد، بدون این که کار خویش را تکرار کند. برای درک درست این موضوع، کارگر تراشکاری را در نظر بیاورید که به طور مثال در طول ۸ ساعت کار روزانه با به کار گرفتن یک ماشین تراش شمار معینی از قطعات فلزی مورد احتیاج مونتاژ یک اتوموبیل را تراش داده و برای مصرف آماده می سازد. او در حین انجام این کار، از مصالح و مواد معینی استفاده می کند: تکه های آهنی که باید تراشیده شوند، ماشین تراش، برق برای به کار انداختن این ماشین، دستکشی که هنگام کار به دست می کند و احتمالاً وسایل ایمنی دیگری که باید در اختیار داشته باشد. فرض کنیم که کارگر تراشکار مورد نظر ما در پایان یک روز کار ۸ ساعته، بر اساس برنامه ای که سرمایه به وی محول کرده است، ۱۰ قطعه آهن را به صورت قطعات مورد نیاز مونتاژ اتوموبیل تراش داده و برای مصرف آماده کرده باشد. او در طول این ۸ ساعت دو کار کاملاً متمایز انجام داده است. قطعات آهن اولیه، برقی که ماشین را به راه انداخته است، آنچه از دستکش یا وسایل ایمنی دیگر دچار فرسایش شده است و بالاخره سهم استهلاک ماشین تراش در طول این ۸ ساعت کار، همه و همه با کار وی موجودیت خود را در شکلی نوین، در هیئت کالای جدید، در قالب قطعات آهن تراشیده شده برای مصرف، حفظ کرده اند. این مصالح و مواد و وسایل کار در حین کار از بین نرفته و محو نشده اند، بلکه در ترکیب کالای تازه حلول کرده و بازآفریده شده اند. به بیان دیگر، همه آن ها ارزش خود را به قطعات آهن تراشکاری شده منتقل کرده اند. این کار، یعنی انتقال ارزش مواد و مصالح مذکور به کالای جدید، یک بخش از کاری است که کارگر در طی این ۸ ساعت انجام داده است. اما کارگر غیر از این کار، در طول همین ۸ ساعت، محصول جدیدی آفریده است که ارزش آن به کلی با ارزش مصالح و مواد یاد شده تفاوت دارد. اگر حاصل جمع وسایل و مصالح قبلی، به طور مثال، حامل ۶ ساعت کار متراکم انسانی بوده است، محصول جدید کار وی یک زمان کار ۱۴ ساعته را در خود متراکم و متبلور ساخته است. حال با این توضیح مقدماتی، به اصل بحث خویش، یعنی **سرمایه ثابت و سرمایه متغیر** باز گردیم. سرمایه داری که این کارگر تراشکار یا صدها کارگر تراشکار امثال وی را استخدام کرده است، به طور متعارف، سرمایه خود را به دو قسمت متمایز تقسیم کرده است. بخشی را صرف خرید گلوله های آهن و استهلاک ماشین تراش و فرسایش وسایل ایمنی و مانند این ها کرده است، و بخش دیگر را به پرداخت دستمزد کارگر یا کارگران اختصاص داده است. بخش نخست سرمایه او اینک بدون هیچ کم و کاست در اختیار وی باقی است. کارگر تراشکار کل ارزش مواد، مصالح و استهلاک وسایل کار را در محصول جدید بازآفریده و ارزش آن ها را به این محصول منتقل کرده است. اما ببینیم به سر بخش دوم سرمایه وی چه آمده است. سرنوشت این بخش را هر چند بسیار مختصر در همین صفحات بالا توضیح داده ایم. این بخش به صورت مزد به کارگر پرداخت شده است. کارگر در قبال آن ۸ ساعت برای

سرمایه کار کرده است. از این ۸ ساعت مثلاً یک ساعت یا بیشتر و به طور غالب بسیار کمتر معادل کل این مزد یا در واقع بهای بازتولید نیروی کار کارگر تراشکار بوده است و بقیه به سود سرمایه دار و به سرمایه مجدد او مبدل شده است.

مارکس بخش اول سرمایه را که به خرید وسایل کار و تولید اختصاص یافته است **سرمایه ثابت** می نامد و بخش دوم را که به دستمزد کارگر تخصیص یافته است **سرمایه متغیر** می خواند. یک مسأله اساسی در اینجا درک معنای واقعی همین نامگذاری ها است. قسمت اول سرمایه، یعنی ارزش مواد تشکیل دهنده آن، در حین کار کارگر تراشکار به طور بی کم و کاست بازآفریده شده است و، به بیان دقیق تر، **ثابت** باقی مانده است. این قسمت هیچ ارزش نوینی تولید نکرده است. تنها از طریق کار کارگر تراشکار ماندگار شده و در همین گذر ارزش خود را برای سرمایه دار حفظ کرده است. درست به همین دلیل است که باید آن را **سرمایه ثابت** نامید.

بخش دوم سرمایه، برعکس، ارزش پیشین خود را از بیخ و بن تغییر داده است. دستمزدی که پرداخت شده است به عنوان مثال بهای یک ساعت کار تراشکار است، اما او ۸ ساعت کار کرده و به میزان ۸ ساعت بر ارزش مواد و مصالح قبلی افزوده است. این قسمت از سرمایه دچار تغییری فاحش گردیده است. کل سرمایه را ارزش افزا کرده و مقادیر عظیمی ارزش جدید بر آن افزوده است. این بخش را مارکس به همین دلیل **سرمایه متغیر** نامیده است.

نرخ ارزش اضافی

سرمایه ای به مبلغ ۱۰۰۰ میلیون تومان را در نظر بگیریم. سرمایه دار هنگام پیش ریز این سرمایه مثلاً ۸۸۰ میلیون تومان آن را صرف خرید کارگاه، ماشین آلات، مواد خام، وسایل حمل و نقل، آب و برق و گاز و مانند این ها کرده و ۱۲۰ میلیون تومان بقیه را برای استخدام نیروی کار و پرداخت دستمزد به کارگران در نظر گرفته است. فرض کنیم که سرمایه دار مورد بحث، سرمایه خویش را در ایجاد یک کارگاه تولید کفش انباشت کرده است. او در جریان سرمایه گذاری هایش ۸۸۰ میلیون تومان را به سرمایه ثابت تخصیص داده است. اما کل این بخش سرمایه مسلماً در طی یک چرخه تولید یا یک دور انباشت به کالای جدید تبدیل نمی شود. ساختمان کارگاه برای سال های زیادی دوام می آورد، ماشین آلات وی نیز به طور معمول چندین سال قابل استفاده است. وسایل نقلیه هم همین وضعیت را دارد. هر کدام از این ها عمر مفید قابل محاسبه ای دارند که سرمایه دار در جریان پیش ریز سرمایه خود کمال دقت را در مورد آن ها کرده و تمامی جزئیات کار را در نظر گرفته است. او دقیقاً حساب کرده است که مثلاً ساختمان کارگاه تا چند سال عمر می کند و هر چند سال یک بار نیاز به تعمیر دارد. به همین گونه طول عمر این یا آن ماشین آلات خریداری شده را کاملاً می داند و با توجه به همه این دانسته ها و داده ها و محاسبات، میزان

استهلاک سالانه آن ها را نیز به دقت برآورد کرده است. سرمایه دار مورد اشاره، حتی هزینه این استهلاک را برای هر چرخه تولید هم با همه جزئیات و دقایق لازم حساب می کند. از این بخش سرمایه ثابت یا در اصطلاح اقتصاددانان **بخش استوار سرمایه ثابت** که بگذریم، بخش دیگر آن شامل مواد اولیه و مصالحی است که معمولاً در هر دور تولید به طور کامل به مصرف می رسند. در مثال ما، چرم، رنگ، میخ، لاستیک و مواد شیمیایی مختلف از این دسته اند. و بالاخره بخش باقی مانده هزینه تولید نیز به دستمزد کارگران تعلق دارد که رقم حدسی آن در بالا ذکر شده است. حال با توجه به تمامی این توضیحات، می توانیم کل هزینه های کار و تولید این واحد صنعتی تولید کفش را به طور مثال به شرح زیر در کنار هم ردیف کنیم.

تومان	هزینه تولید سالانه
۱۰۰۰۰۰۰	استهلاک سالانه ساختمان
۵۰۰۰۰۰۰	بهای مواد اولیه مورد نیاز در طول سال
۵۰۰۰۰۰۰	هزینه آب و برق سالانه
۷۰۰۰۰۰۰	مخارج حمل و نقل
۱۵۰۰۰۰۰	هزینه های اداری
۱۲۰۰۰۰۰۰	هزینه های متفرقه
۱۲۰۰۰۰۰۰	دستمزد کارگران در سال
۲۱۰۰۰۰۰۰۰	کل هزینه تولید در طول سال

فرض کنیم که این واحد صنعتی در طول سال ۶۹۰۰۰ جفت کفش تولید کرده است و هر جفت از این کفش ها نیز به بهای ۱۰۰۰۰ تومان در بازار به فروش رفته باشد. در این صورت کل رقم فروش وی به شرح زیر خواهد بود.

$$۶۹۰۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰ \text{ (ضربدر)} \times ۶۹۰۰۰$$

اگر از مبلغ فروش سالانه ارقام مربوط به کل هزینه تولید در سال را کم کنیم، بقیه فقط سودی است که نصیب سرمایه دار شده است.

$$۴۸۰۰۰۰۰۰ = ۶۹۰۰۰۰۰۰ - ۲۱۰۰۰۰۰۰$$

رقم ۴۸۰ میلیون تومان کل سود این واحد صنعتی تولید کفش در طول یک سال است. حال بیاییم و همین رقم را با دستمزد سالانه کل کارگران مقایسه کنیم. نتیجه عبارت است از:

$$۴۸۰۰۰۰۰۰ / ۱۲۰۰۰۰۰۰ = ۴ = ۴۰\%$$

همین رقم ۴۰٪ است که در اقتصاد سیاسی طبقه کارگر **نرخ استثمار** یا **نرخ ارزش اضافی** نامیده می شود.

کار لازم و کار اضافی

رقم ۱۲۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان در مثال بالا مجموعه دستمزدی است که به کل کارگران واحد صنعتی تولید کفش پرداخت شده است. آنان در جریان کاری که انجام داده اند اولاً ۹۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان ارزش مواد اولیه مورد مصرف، به علاوه وسایل کار و ابزار تولید مستهلک شده را به طور کامل حفظ کرده اند. به این معنی که ارزش آن ها را به کالاهای جدید منتقل ساخته اند. از این گذشته، ۶۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان ارزش جدید با کار خود آفریده اند که از این رقم ۱۲۰ ۰۰۰۰۰۰ تومان به عنوان دستمزد به خود آن ها پرداخت شده است و بقیه به عنوان ارزش اضافی نصیب سرمایه دار شده است. آنچه کارگر در این میان زیر نام مزد دریافت کرده است هزینه بازتولید نیروی کار اوست. به عبارت واضح تر پولی است که باید به مدد آن وسایل معیشتی و نیازهای روزمره زندگی خویش و همسر و فرزندانش را تأمین کند، به گونه ای که بتواند فردای آن روز و روزهای بعد نیز برای سرمایه دار کار کند. فرض کنیم که کارگران مورد بحث ما در این واحد صنعتی برای تولید کل این ارزش های جدید و حفظ و انتقال ارزش های قبلی هر روز ۸ ساعت کار کرده باشند. در این صورت، روشن است که آنان فقط ۲ ساعت از مجموع این ۸ ساعت کار روزانه را برای خود، برای بازتولید نیروی کار خویش و هزینه معاش همسر و فرزند یا در واقع تربیت نیروی کار آینده مورد نیاز سرمایه داران، انجام داده اند و ۶ ساعت بقیه صرف تولید ارزش هایی شده است که هیچ چیزش به آنان تعلق ندارد.

۲ ساعت کار روزانه نخست که معادل ارزشی آن به عنوان مزد به کارگر پرداخت شده است، **زمان لازم کار** و خود این ارزش پرداخت شده **ارزش لازم** نامیده می شود. در مقابل، ۶ ساعت بقیه که صرف تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار شده است **کار اضافی** و معادل ارزشی آن، همان گونه که تا حالا به کرات نام برده ایم، **ارزش اضافی** خوانده می شود. با این توضیح کاملاً معلوم است که **نسبت کار اضافی به کار لازم بیان دیگری از نسبت ارزش اضافی به ارزش لازم است.**

نرخ سود

ما برای تعیین نرخ استثمار کارگران یا نرخ اضافه ارزشی که کارگران تولید می کنند و توسط سرمایه یا سرمایه داران تصاحب می گردد، کل ارزش اضافی تولید شده در طول یک سال را بر کل دستمزد سالانه کارگران تقسیم کردیم. در این

محاسبه از سایر اقلام مربوط به هزینه تولید چشم پوشی کردیم. دلیل آن نیز کاملاً روشن است. آنچه به صورت سود یا ارزش اضافی تولید می شود نه از بخش ثابت سرمایه که فقط و فقط از کار پرداخت نشده کارگران یا همان بخش متغیر سرمایه ناشی می گردد. با همه این ها، به روشنی روز روشن است که سرمایه داران و متفکران طبقه بورژوازی هیچ گوش شنوایی برای شنیدن این واقعیت ندارند. آنان اصل استثمار کارگر توسط سرمایه را به کلی منکر می شوند و ناشی شدن ارزش اضافی از کار پرداخت نشده کارگران مزدی را سخت انکار می کنند. سرمایه داران و نمایندگان فکری آن ها افکار، ارزش ها و محاسبات طبقاتی خاص خود را دارند. آن ها به مقوله ای به نام نرخ استثمار و نرخ ارزش اضافی و این نوع حقایق اصلاً باور ندارند. به این فکر می کنند که سرمایه ای را پیش ریز کرده اند و باید بالاترین میزان سود را به چنگ آورند. این که چه بخشی از این سرمایه صرف استهلاک ماشین آلات و ساختمان و برق و گاز شده است و چه سهمی از آن به دستمزد کارگران تخصیص یافته است برایشان به کلی بی تفاوت است. در یک کلام، آنچه که برای آنان اهمیت دارد

نرخ سود است و نه نرخ ارزش اضافی. نرخ سود در اقتصاد سیاسی سرمایه از مقایسه کل سود حاصل با کل سرمایه انباشت شده به دست می آید. در اینجا شاید در نگاه اول چنین تصور گردد که پس سرمایه داران و اقتصاددانان این طبقه در محاسبه نرخ سود سرمایه هایشان به قیاس میان آن بخش از سرمایه که در یک چرخه معین تولید یا در طول مثلاً یکسال تولید و بازتولید پیش ریز کرده اند، با کل سود حاصل سالانه بسنده می کنند. به طور مثال، ممکن است پنداشته شود که صاحبان سرمایه در مثال بالا برای محاسبه نرخ سود خویش فرمول زیر را به کار می گیرند:

$$۲۱۰۰۰۰۰۰۰ = ۲/۲۸۶ = ۲۲۹\% \text{ (تقسیم بر)} ۴۸۰۰۰۰۰۰۰$$

اما واقعیت امر چنین نیست. منظور سرمایه داران از **نرخ سود** نه قیاس سود سالانه یا سود حاصل در یک چرخه تولید با سرمایه ثابت به کار رفته در این سال یا در این چرخه تولید بلکه مقایسه ارزش اضافی تولید شده در این فاصله با کل سرمایه پیش ریز شده است. سرمایه دار به کل سرمایه انباشت شده می اندیشد، مستقل از این که این سرمایه در جریان تولید جاری تماماً به محصول جدید تبدیل شده باشد یا این که فقط جزئی از آن به صورت استهلاک سرمایه ثابت، در طی این فرایند، به قالب کالای تازه درآمده باشد. در نتیجه، نرخ سود سرمایه بالا به جای فرمول پیشین به طور واقعی از فرمول زیر تبعیت می کند:

$$۱۰۰۰۰۰۰۰۰ = ۰/۴۸ = ۴۸\% \text{ (تقسیم بر)} ۴۸۰۰۰۰۰۰۰$$

این که اقتصاد سیاسی سرمایه داری به محاسبه نرخ سود این چنین نگاه می کند، در واقع هیچ پدیده عجیبی نیست. در توضیحات پیشین دیدیم که تمامی آن بخش از سرمایه ثابت که به طور مستقیم در یک چرخه تولید یا یک دوره یکساله

تولید به کالا تبدیل می گردد، همه و همه بی هیچ کم و کاست در جریان کار کارگر برای صاحب سرمایه بازآفریده شده و از طریق متراکم شدن در محصول کار نوین برای او باقی می ماند. به عبارت دیگر، ارزش این بخش سرمایه یکجا و بدون هیچ افت و آفتی به کالای جدید تحت مالکیت سرمایه دار منتقل شده است. اگر به همین نکته با دقت لازم توجه گردد، آنگاه کاملاً روشن خواهد بود که چرا سرمایه دار در محاسبه نرخ سودش به کل سرمایه انباشت شده و نه فقط به بخش مصرف شده و مستهلک شده این سرمایه، در یک چرخه تولید یا یک دور انباشت، می اندیشد. او که حتی تا آخرین ریال سهم مصرف و مستهلک شده را دریافت کرده است اما بازهم نرخ سود مطلوب آن را مطالبه می کند، بسیار طبیعی است که برای بخش مستهلک و مصرف نشده نیز همان نرخ سود را توقع داشته باشد.

ارزش اضافی مطلق و نسبی

یک روز کار ۸ ساعته را در نظر بگیریم، مطابق محاسبات تا کنونی ما بخشی از این ۸ ساعت، زمان کار لازم و بقیه را زمان کار اضافی تشکیل می دهد. فرض کنیم که نسبت میان این دو ۲ و ۶ باشد. به این معنی که کارگر با ۲ ساعت اول وسایل معیشتی و نیازهای اجتماعی خود را تولید کند و ۶ ساعت بقیه را به تولید ارزش اضافی برای سرمایه و سرمایه دار پردازد. طرح این قضیه بی درنگ ما را در مقابل یک مسئله اساسی قرار می دهد، این مسئله که شیوه تولید سرمایه داری یک شیوه تولید پیوسته رو به انکشاف، خودگستر و در حال توسعه است. سرمایه ارزشی است که تنها در جریان خودگستری و ارزش افزایی واقعیت سرمایه بودن خود را حفظ می کند. درست از همین رو، بسنده کردن به حصول یک میزان ثابت ارزش اضافی یا یک نسبت پا برجای تولید ارزش اضافی از استثمار کارگران با جوهر وجودی سرمایه جور در نمی آید. به تاریخ سرمایه داری نیم نگاهی بیندازیم. قرن های چهارده و پانزده اروپای غربی را با اوضاع کنونی این کشورها، امریکا و کانادای صد سال قبل را با وضعیت فعلی آن ها، و کره جنوبی و ایران و چین اواسط قرن بیستم را با امروز بسنجیم. به سلسه جبال رفیع و غول پیکر سرمایه در چهار گوشه کره زمین نگاه کنیم و پهن دشت بیکران انباشت بین المللی سرمایه را با آنچه که حتی بیست سال پیش وجود داشته است، مقایسه کنیم. در این قیاس، یک لحظه از خود بپرسیم که این دنیای عظیم تفاوت چگونه پدیدار شده است. با چشم خویش می بینیم که سرمایه جهانی، به طور مثال در طول این مدت، تریلیون ها برابر و در عالم واقع با نسبتی کاملاً نجومی افزایش یافته است. اگر این افزایش فقط و فقط از محل استثمار نیروی کار کارگران مزدی سرچشمه گرفته است - که به طور قطع چنین است - در این صورت باید به این مسئله نیز دقیقاً فکر کنیم که سرمایه با بسنده کردن به اشکال اولیه استثمار کارگران و با اکتفا به حصول همان میزان پیشین ارزش اضافی از استثمار

نیروی کار نمی توانسته است به نقطه تاریخی موجود برسد. یک چیز روشن تر از روز است، و آن این است که سرمایه به طور مستمر حجم و نسبت ارزش اضافی حاصل از کار هر کارگر را افزایش داده است. اما سؤال این است که این افزایش چگونه و با کدام سازوکارها و در چه فرایندی به وجود آمده است؟ در همین جا و در پاسخ به همین سؤال است که ما با دو شکل متفاوت برنامه ریزی سرمایه برای افزایش هر چه بیشتر میزان و نرخ ارزش اضافی در فرایند استثمار نیروی کار مواجه می شویم.

شکل اول این بوده و این است که سرمایه داران زمان کار روزانه کارگران را افزایش دهند. در وضعیتی که کارگر مثلاً با ۲ ساعت کار بهای نیروی کار خویش را تولید می کند و ۶ ساعت بقیه را صرف تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار می کند، پیداست که هر چه این ساعات اضافی بیشتر شود حجم و نسبت ارزش اضافی تولید شده توسط وی نیز بیشتر می شود. این کار ناگزیر در گرو طولانی تر ساختن زمان کار روزانه کارگر است. تولید سرمایه داری در مراحل مقدماتی پیدایش خود بر همین روش اتکا داشته است. روزهای کار ۱۲ ساعته و ۱۶ ساعته همین هدف را دنبال می کرده است.

با همه این ها، افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی تر ساختن هر چه فزون تر زمان کار، تکیه گاه واقعی شیوه تولید سرمایه داری نبوده و نمی توانسته باشد. این کار فقط در همان مراحل آغازین حیات سرمایه می توانسته پاسخگوی نیاز این شیوه تولید باشد. این امر چند دلیل دارد. اول این که طول ساعات شبانه روز حد و حدود معینی دارد. کاملاً روشن است که بورژوازی در توحش هیچ مرزی نمی شناسد، اما طول روزانه کار بالاخره سقفی دارد و نمی تواند از ساعات معینی تجاوز کند، چیزی که با سرشت خودگستر سرمایه و جوهر پیوسته خودافزای انباشت سرمایه داری اصلاً سازگار نیست. دوم این که توان و طاقت کارگران برای کار روزانه هم بالاخره حدی دارد. در زیر دهشتبارترین و مرگبارترین تازیانه های سببیت سرمایه داران هم به هر حال تا حد معینی می توان کار کرد یا در واقع جان کند. بیش از آن را نمی توان تحمل کرد. سوم و از همه مهم تر

این که توده کارگران مورد استثمار و آماج بربریت سرمایه داری بالاخره انسانند و در مقابل جنایت ها و سفاکی های سرمایه داری دست به مقاومت و مبارزه می زنند. تاریخ سرمایه داری تاریخ بی وقفه مبارزات توده های کارگر علیه استثمار و استثمار سرمایه است. به همه این دلایل، سرمایه داران برای طولانی کردن زمان کار روزانه مجبور به قبول حد و مرزی هستند، و این امر با سرشت سرمایه داری در تعارض است.

شکل دوم بالا بردن میزان ارزش اضافی، بالا بردن هر چه بیشتر «بارآوری اجتماعی کار» است. در اینجا، اساس کار سرمایه بر کاهش میزان کار لازم و متقابلاً افزایش میزان کار اضافی است، اما نه با طولانی کردن روزانه کار بلکه با توسل به کاهش هر چه بیشتر طول زمان کاری که برای تولید یک کالای معین مورد نیاز است. این شیوه، از یک سوی، تنها راهکار مؤثر منطبق بر جهتگیری تاریخی سرمایه داری برای پاسخ به الزامات توسعه خود است و، از سوی دیگر، نیروی عامل

و محرک اساسی تشدید تناقضات سرشتی و درونی شیوه تولید سرمایه داری است. این موضوعی است که باید آن را ژرفکاوی و تشریح کرد.

پیش تر دیدیم که کار لازم و کار اضافی رابطه ای کاملاً معکوس با هم دارند. در یک روزانه کار ثابت، هر چه ساعات کار لازم کاهش یابد زمان کار اضافی افزایش می یابد، امری که طبیعتاً وجه معکوس آن نیز صدق می کند. بر همین پایه، حرکت خودپوی سرمایه پیوسته این هدف را دنبال می کند که زمان کار لازم را کاهش دهد. زمان کار لازم ساعتی از کار است که در طول آن نیازهای معیشتی و ملزومات تداوم حیات کارگر تولید می گردد. برای کاهش طول این زمان باید قدرت بارآوری نیروی کار را بالا برد، آن سان که کارگر اگر به طور مثال در گذشته در طول روزانه کار ۸ ساعته اش ۱۰۰ واحد محصول تولید می کرده است، اکنون ۲۰۰ واحد یا بیشتر تولید کند. با تحقق این امر یعنی افزایش ظرفیت بارآوری نیروی کار کارگر از ۱۰۰ واحد به ۲۰۰ واحد در روز، به خودی خود، زمان کار لازم برای تولید هر واحد محصول و لاجرم برای تولید کل محصولات تا میزان نصف کاهش یافته است. در چنین وضعی، اگر به طور مثال بازتولید هزینه های معیشتی کارگر و خانواده اش، یا همان بهای نیروی کار وی پیش از افزایش بارآوری کار، معادل ۲ ساعت از ۸ ساعت کار روزانه وی بوده است، اینک به ۱ ساعت تنزل می کند و در این صورت پیداست که ساعات اضافی کار او نیز از ۶ ساعت به ۷ ساعت افزایش پیدا کرده است. تأثیر این تغییر بر روی نرخ ارزش اضافی نیز کاملاً مشهود است. این نرخ اگر در حالت اول ۶ به ۲ یا ۳۰۰٪ بود، در حالت دوم ۷ به ۱، یا در واقع ۷۰۰٪ خواهد بود.

به مثال مشخص زیر توجه کنیم.

مدت زمان لازم برای تولید یک دستگاه اتوموبیل در کشور ژاپن تا آخرین سال دهه ۸۰ میلادی، حدود ۲۰ ساعت بود. در سال ۹۴ طول این مدت به ۱۰ ساعت کاهش یافت و به این ترتیب کارگری که مثلاً در سال ۱۹۸۹، با ۲۰ ساعت کار خویش یک اتوموبیل را مونتاژ می کرد، ۵ سال پس از آن، کل عملیات مونتاژ و آماده سازی اتوموبیل برای خروج از کارخانه را در ۱۰ ساعت انجام می داد.

فرض کنیم که برای تولید هر دستگاه اتوموبیل ژاپنی به سرمایه ای معادل یک میلیون تومان ایران نیاز باشد و باز فرض را بر این گذاریم که از این مبلغ ۶۰۰ ۰۰۰ تومان صرف تهیه قطعات ساخته شده، مواد اولیه، آب و برق، هزینه حمل و نقل، استهلاک ماشین آلات و کارگاه و سایر اجزای سرمایه ثابت گردد و بقیه آن به عنوان دستمزد به کارگران پرداخت شود. با تغییرات مورد اشاره ما، کارگر ژاپنی در یک فاصله زمانی معین به جای یک اتوموبیل دو اتوموبیل تولید می کند. این امر طبیعتاً همه ارقام مربوط به محاسبه سرمایه گذاری و سود حاصل ناشی از روند مونتاژ اتوموبیل را تغییر می دهد. هزینه تولید ۲ دستگاه اتوموبیل قبلاً ۲ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان بود و در صورتی که این ۲ دستگاه اتوموبیل به بهای ۲۸۰۰۰۰۰ تومان فروش

می رفت، اضافه ارزشی به میزان ۸۰۰ ۰۰۰ تومان نصیب سرمایه دار می ساخت. اما به دنبال تحولاتی که گفتیم، هزینه تولید ۲ اتوموبیل یاد شده، از ۲ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان به ۱ ۶۰۰ ۰۰۰ تومان تقلیل یافته است، زیرا:

$$۱۶۰۰۰۰۰ \text{ تومان} = ۴۰۰۰۰۰ \text{ دستمزد} + (۶۰۰۰۰۰ + ۶۰۰۰۰۰) \text{ سرمایه ثابت}$$

اگر قیمت فروش اتوموبیل و همراه با آن بهای مواد اولیه، وسایل کار و سایر اجزای سرمایه ثابت دخیل در فرایند ارزش افزایی یا حاضر در روند کار را بدون تغییر فرض کنیم، آنگاه خواهیم دید که سود یا ارزش اضافی ای که نصیب سرمایه دار شده است از ۸۰۰۰۰۰ تومان به ۱۲۰۰۰۰۰ تومان رسیده است، زیرا:

$$۲۸۰۰۰۰۰ \text{ تومان} = ۲ \text{ (ضربدر)} \times ۱۴۰۰۰۰۰$$

$$۱۲۰۰۰۰۰ \text{ تومان} = ۲۸۰۰۰۰۰ - ۱۶۰۰۰۰۰$$

در اینجا می بینیم که صنعت اتوموبیل سازی ژاپن حتی بدون این که روزانه کار کارگران را در قیاس با سابق طولانی تر ساخته باشد حجم و نرخ ارزش اضافی ناشی از استثمار آنان را به طور بسیار چشمگیری افزایش داده است. مثال زیر باز هم گویاتر است.

هر دستگاه گوشی تلفن موبایل در شرکت های عظیم صنعتی ساخت موبایل تا اوایل دهه ۹۰ قرن پیش با حدود ۸ ساعت کار تولید می شد. این میزان در اواخر دهه مذکور به هر ۳ دقیقه یک دستگاه تغییر یافت و به این ترتیب بارآوری کار کارگران تولید کننده موبایل ۱۶۰ برابر شد. فرض کنیم که هزینه تولید هر گوشی تلفن موبایل در انحصارات صنعتی یاد شده ۶۰۰۰۰ تومان باشد و از این رقم ۳۰۰۰۰ تومان سهم اجزای متشکله سرمایه ثابت و ۳۰۰۰۰ تومان بهای نیروی کار بوده باشد. همچنین فرض را بر این گذاریم که هر دستگاه موبایل حدود ۹۰۰۰۰ تومان به فروش رسیده باشد. با توجه به این مفروضات، تغییرات حاصل در میزان و نرخ ارزش اضافی مربوط به این دو وضعیت کاملا متمایز را می توان به این شرح برآورد کرد.

در حالت نخست، یک کارگر در طول روز یک تلفن همراه تولید کرده و اضافه ارزشی به میزان ۳۰۰۰۰ تومان پدید آورده است. نرخ ارزش اضافی در این وضعیت حدود ۱۰۰٪ است. در حالت دوم، کارگر مذکور در هر ۳ دقیقه یک دستگاه و در طول روز قریب ۱۶۰ موبایل را مونتاژ و آماده تحویل ساخته است. به این ترتیب، همان کارگر با دریافت همان میزان دستمزد، اضافه ارزشی حدود ۱۶۰ برابر سابق را برای صاحبان سرمایه ایجاد کرده است. نرخ استثمار یا نرخ ارزش اضافی تولید شده توسط وی در حالت اخیر رقمی خیره کننده و نجومی به میزان ۱۶۰ ۰۰۰٪ است. در باره این که آیا کل این ارزش اضافی یکجا به طور واقعی توسط یک کارگر این انحصارات تولید می شود، آیا می توان نرخ استثمار نیروی کار را به ویژه در لحظه کنونی تاریخ سرمایه داری در مورد این یا آن کارگر منفرد، کارگران این یا آن واحد صنعتی جداگانه، یا حتی این

کشور و آن کشور مجزا محاسبه کرد یا نه، و بالاخره در باره این پرسش که رابطه میان نرخ استثمار کارگری که موبایل «نوکیا» و «اریکسون» یا بالاترین محصول صنعتی فرامدرن را در نقطه ای از جهان تولید و مونتاژ می کند با نرخ استثمار توده های وسیع طبقه کارگر بین المللی چگونه است، بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، افزایش میزان و نرخ ارزش اضافی می تواند به دو طریق صورت پذیرد: یا باید طول روزانه کار را بالا برد و یا باید بارآوری نیروی کار را افزایش داد. طریق نخست، که **ارزش اضافی مطلق** نام دارد، بیشتر ساز و کار سرمایه در دوران ظهور و نشو و نمای اولیه شیوه تولید سرمایه داری را نشان می دهد. در این رابطه نیز بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد. روش دوم به **ارزش اضافی نسبی** موسوم است. این روش نیازمند تحول در شرایط فنی و اجتماعی کار و لاجرم متحول شدن مستمر خود شیوه تولید است.

فرایند تولید ارزش اضافی و سازمان کار

شاید در نگاه اول بسیار بعید جلوه کند اگر بگوییم کل نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی و اجتماعی جامعه موجود یا، به بیان دیگر، کل ساختار دولت، قانون، سیاست و همه تار و پود نظام سرمایه داری، سوای یک سازمان کار مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار یا همان رابطه تولید ارزش اضافی، هیچ چیز دیگر نیست. اما این موضوع واقعیت دارد. در این میان تنها یک نکته مهم را نباید فراموش کرد. این که این نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در هر حال زیر فشار نقد و اعتراض و مبارزه طبقه کارگر قرار داشته و قرار دارد. اگر در گوشه ای از این جهان یا نقطه ای از سیطره قدرت این نظام، توحش ها و انسان ستیزی ها کمی کم رنگ تر از سایر نقاط آن به نظر رسد، مطمئن باشید که یک دلیل بیشتر ندارد. به طور قطع فشار مبارزات کارگران آن دیار، به طور مستقیم، یا چه بسا فشار جنبش کارگری جاهای دیگر، به طور غیرمستقیم، عامل و بانی این کم رنگ تر شدن بوده است. ماحصل کلام این که نظم اجتماعی موجود در بنیاد خود سوای سازمان کار سرمایه یا سازمان کار مبتنی بر رابطه تولید ارزش اضافی هیچ چیز دیگر نیست. این سازمان کار از بطن نیازها و ملزومات بقای شیوه تولید سرمایه داری و تداوم پروسه ارزش افزایی سرمایه فرا روییده است و قرار است که در همه شئون راهکار حل معضلات سرمایه برای انباشت هرچه افزون تر و تولید ارزش اضافی هرچه انبوه تر باشد. این موضوعی است که تشریح عمیق آن برای طبقه کارگر اهمیت حیاتی دارد و ما بعداً بدان خواهیم پرداخت. آنچه عجتاً در اینجا مورد بررسی ماست، نحوه رویکرد و پویای درونی سرمایه در کار زایش سازمان کار اجتماعی شیوه تولید سرمایه داری است.

بالتر شرح دادیم که سرمایه یک رابطه اجتماعی خودگستر یا پیوسته در حال توسعه است. این را نیز توضیح دادیم که خودگستری و انکشاف مستمر شیوه تولید سرمایه داری در گرو متحول شدن مداوم روند کار سرمایه و دستیابی سرمایه داران به ارزش اضافی نسبی هرچه کلان تر است. واقعیت این است که تاریخ سرمایه داری، تاریخ تحقق همین فرایند و کشف راهکارها، راهبردها و راه حل های مورد نیاز این کار است.

همکاری

هر گاه کارنامه حیات سرمایه داری را به سوی گذشته دور و دورتر ورق بزنیم به دوره ای می رسیم که سرمایه هنوز اهرم ها و مصالح و راهکارهای چندانی برای حصول هدف مذکور در اختیار ندارد. دوره ای که ابزار کار، مدیریت و سازمان اجتماعی کار سرمایه در مراحل اولیه رشد خود قرار دارد، در این دوره، تلاش برای به کارگیری شمار هر چه بیشتری از کارگران مزدی توسط یک سرمایه واحد، در زمان واحد، تکیه گاه اصلی برنامه ریزی سرمایه داران برای حصول ارزش اضافی بیشتر است. این شیوه سازمانیابی کار، که به **همکاری** موسوم است، از چند لحاظ برای سرمایه داران حائز اهمیت بود. قبل از هر چیز تأثیر مهارت و کاردانی کارگران بر هم به تدریج تفاوت های انفرادی آن ها را در جهت یادگیری عده ای از عده دیگر کاهش می داد و کار تعداد هر چه بیشتری از کارگران را به کار متوسط اجتماعی یعنی کار نهفته در هر واحد کالا نزدیک تر می ساخت. این امر بسیار به نفع سرمایه داران بود. دوم این که بخش هایی از کار مانند جا به جا کردن وسایل و مواد اولیه که نیروی جمعی کارگران را نیاز داشت، باز هم به نفع سرمایه داران، آسان تر انجام می گرفت. روشن است که براینند مشترک نیروها همیشه از حاصل جمع عددی آن ها بیشتر است. چند کارگر به طور همزمان و با نیروی دسته جمعی خود در یک فاصله زمانی معین می توانند کارهایی را انجام دهند که همان شمار کارگر در همان مدت معین به صورت جدا از هم قادر به انجام آن نیستند. ازهمه این ها که بگذریم با شروع سازمانیابی فرایند کار در شکل **همکاری**، سرمایه داران می توانستند در هزینه های تولید کالاها صرفه جویی های زیادی به عمل آورند. به جای چند کارگاه از یک کارگاه استفاده کنند، چند انبار را تبدیل به یک انبار نمایند. هزینه حمل و نقل مواد اولیه به کارگاه یا کالاهای ساخته شده به بازار را تنزل دهند و بسیاری موارد دیگر از این قبیل که در مجموع به بالا رفتن نرخ سود آن ها کمک می کرد.

یک مسئله بسیار اساسی در اینجا و در مورد بحث حاضر ما این است که با برنامه ریزی همکاری شمار زیاد کارگران مزدبگیر در زیر یک سقف فرمانروایی سرمایه بر فرایند کار تبدیل به ضرورتی برای پیشرفت خود فرایند تولید شد. اجتماع کارگران در مکان واحد و کار همزمان آن ها ناچار مقاومت خشمگین و قهرآمیز آنان را در برابر فشار وحشتناک استثمار و جنایات سرمایه

سبب می شد و این امر، به نوبه خود، توسل سرمایه داران به زور و توحش و اعمال قدرت علیه کارگران را به دنبال می آورد.

سرمایه داران به هر جنایتی دست می زدند تا بر مقاومت و اعتراضات و مبارزات کارگران غلبه کنند. آنان برای حصول ارزش اضافی انبوه تر از کار توده های کارگر و برای کاهش بخش لازم و بالا بردن کار اضافی آنان به هر تلاشی دست می زدند. همه این ها در گرو اعمال قدرت و تسلط همه جانبه بر روند کار بود. سرمایه داران می خواستند فرمانروای مطلق چگونگی انجام و پیشبرد پروسه کار باشند. تقلا برای حصول این تسلط صرفاً پاسخی به نیاز جبری اجتماعی بودن روند کار نبود بلکه، مهم تر از آن، منطق عینی و الزامی توسل به توحش و زور در شیوه تولید سرمایه داری و سرشت استثمارگرانه سرمایه را به نمایش می نهاد. نیاز سرمایه دار به فرمانروایی بر پروسه کار تبلور تضاد درونی و ذاتی سرمایه بود. سرکشی این تضاد ریشه ای و اندرونی از یک سو مبارزه کارگر و از سوی دیگر توسل سرمایه به قهر و کنترل و سرکوب و سازماندهی این کنترل و سرکوب را با خود به همراه می آورد. در همین راستاست که کارفرمایان از همان دقایق نخستین گردهمایی کارگران در زیر یک سقف بر آن می شونند تا متناسب با نیاز خویش شماری از کارگران را در هیئت مراقب و مأمور از سایرین متمایز کرده و وظیفه کنترل کارگران را به آنان محول کنند.

تجمع کارگران در یک محیط کار واحد نقطه عطفی مهم در فرایند انفصال کارگر مزدی از هستی اجتماعی خود و انحلال واقعی و ارگانیک او در روند تولید ارزش اضافی برای سرمایه بود. در همین جاست که نیروی بارآوری که کارگر به عنوان یک تولید کننده جمعی خلق می کند عملاً به نیروی بارآور سرمایه مبدل می شود. در نظر بیاوریم که ۱۰۰ کارگر به طور همزمان و هماهنگ با هم کار می کنند. سرمایه دار نیروی کار صد کارگر مجزا و منفرد را خریداری کرده است، اما این کارگران اینک کل توان خود را به صورت همبسته و مرکب یکجا در پروسه کار سرمایه به کار می گیرند. سرمایه دار برای خصلت جمعی و ترکیبی مجموع این نیروها هیچ بهایی نپرداخته است، در حالی که او در روند کار از حالت جمعی بودن این نیرو و مصرف متحد و مرکب آن بیشترین بهره را می برد.

مانوفاکتور و تقسیم کار

تولید سرمایه داری فرایند تحول روند کار را با تحول انسان به یک ماشین ویژه تولید سود هرچه بیشتر آغاز کرد. راز ظهور سرمایه در همین جا بود و هر گام بسط آن نیز لاجرم گامی در انکشاف همین راز می توانست باشد. مانوفاکتور از پیوند ماشینی کارگران جزء کار بسیار تشکیل شد. فرایند کار تا آنجا که در آن روزگار امکان داشت به اجزای خرد خود تقسیم گردید. تولید هر وسیله به بسیاری تخصص های خرد و ریز تقسیم شد و هر کارگر در زنجیره دراز این تخصص ها و تقسیمات به

حلقه آهنی بسیار بی اراده ای تنزل یافت. تبدیل کارگران به این حلقه های بی اراده ماشینی جزء جدایی ناپذیری از تحول روند سرمایه برای تولید ارزش اضافی نسبی انبوه تر، کاهش هر چه بیشتر زمان کار لازم و افزایش هر چه ممکن کار اضافی بود. تقسیم کار مانوفاکتور که خود بر درجه معینی از رشد تقسیم کار در درون جامعه تکیه داشت، به نوبه خود تقسیم کار اجتماعی درون جامعه را به میزان بسیار زیادی توسعه داد و متحول ساخت. هر کار تخصصی درون کارگاه، که در زنجیره واحد تولید مانوفاکتوری توسط یک کارگر به مثابه جزء در هم تنیده ای از فرایند مرکب کار انجام می گرفت، خود شالوده و سنگ بنای پیدایش یک مانوفاکتور تولیدی جدید گشت. شمار مانوفاکتورها به سرعت رشد کرد و این خود گواه توسعه هرچه بیشتر تقسیم اجتماعی کار در سطح جامعه بود.

در مانوفاکتور صدها انسان کارگر زیر فشار گرسنگی و استیصال و فقر کل هست و نیست اختیار، اراده و آزادی خویش را یکجا تسلیم **تقسیم کار حاضر و برنامه ریزی شده سرمایه** برای تولید یک کالای واحد می کردند. نیروی کار این کارگران دیگر هیچ تعلق به خود آنان نداشت. این نیرو فروخته شده بود و بر اساس «قانون کار سرمایه» کلیه حقوق مصرف و به کارگیری آن یکجا حق مطلق صاحب مانوفاکتور بود. خرید نیروی کار کارگر مطابق این «قانون» به سرمایه دار صاحب کارگاه حق می داد که کل کار این صدها کارگر را بر اساس نقشه قبلی خویش و در سیطره **یک تقسیم کار از پیش برنامه ریزی شده**، آن سان که نیاز تولید ارزش اضافی بیشتر و انبوه تر است، وادار به کار کند و مورد بهره برداری قرار دهد.

در درون جامعه اما تقسیم کار اجتماعی سرمایه صورت و سیاق دیگری داشت. در اینجا رقابت سبعانه میان صاحبان مانوفاکتورها بر سر فروش کالاهای تولید شده بود که باعث می شد تا به شیوه ای کور، جبارانه و وحشیانه این تقسیم کار اجتماعی را نسخه پیچی کند و مفاد این تقسیم کار اجتماعی نسخه پیچی شده را بر آنچه که از قبل تولید شده و به بازار عرضه گردیده است، تحمیل کند. اگر در مانوفاکتور تقسیم کار حاضر و آماده سرمایه بود که تعیین می کرد چه تولید شود، به چه میزان تولید گردد، و کارگر در جریان تولید چه کند و چه نکند، در درون جامعه رقابت سرمایه های مجزای متعلق به صاحبان مانوفاکتورهای پراکنده بود که سرنوشت آنچه تولید گردیده و آنچه به بازار عرضه شده است و سهم هر سرمایه دار از استثمار کارگران را تعیین می کرد.

در همه این حالات، یک اصل اساسی همه جا حکم می راند و مهر خود را بر سرنوشت کار و زندگی و دار و ندار اجتماعی انسان ها فرو می کوبید: اصل تعمیق و تشدید و توسعه بی انتهای استثمار توده های فروشنده نیروی کار، اصل بالا بردن هر چه ممکن بخش اضافی کار و کاهش هر چه مقدور کار لازم در کل حجم کار انجام یافته توسط کارگران و، در یک کلام، اصل تاخت و تاز سرمایه برای دستیابی به تسلط کامل بر زندگی انسان ها. قلمرو این تاخت و تاز به چهاردیواری کارگاه و مراکز کار

محدود نمی شد، بلکه سراسر فضای زیست اجتماعی یا کل جامعه را در بر می گرفت. سرمایه بر آن بود که نقش قدرت قانونگذار را در همه جا احراز کند. تولید را در مسیر بهره کشی حداکثر از نیروی کار و سلب مطلق هر نوع اختیار و آزادی از کارگران برنامه ریزی می کرد. تقسیم کار را متناظر با تشدید هر چه فزونیتر استثمار و کاهش هر چه بیشتر کار لازم بر کارگران و روند جاری کار تحمیل می کرد. چه تولید شود و چه تولید نشود و از هر چیز به چه میزان تولید گردد را در کشاکش رقابت و ستیز جبری میان بخش های پراکنده خود برای کل جامعه رقم می زد. نظم تولید را بر بنیان افزایش بی مرز اضافه ارزش های نسبی بر کارگران مسلط می گرداند و همین نظم را به قلمرو قانونگذاری، مدنیت سرمایه داری، قراردادپردازی و احکام اجتماعی بسط می داد. نیاز بازار و مصالح ملزومات فروش کالاها را به مثابه نیاز انسان ها به مغز و ذهن و شخصیت آن ها تزریق می کرد. حق و آزادی و عدالت و انسانیت و فرهنگ و شرف و همه چیز را علیه هر نوع حق و شرف و آزادی و عدالت و فرهنگ و ارزش های انسانی ترجمه می کرد و این ترجمه را به محتوای آموزش و ذهن و فکر آدم ها تسری می داد. برنامه ریزی تولید ارزش اضافی بیشتر به سازمان کار سراسری سرمایه و به روبنای مدنی، سیاسی، اجتماعی و به ساختار دولت سرمایه داری گسترش می یافت.

ماشینیسیم و صنعت بزرگ

سلسله جنبان کلیه اشکال تغییر و تبدیل در کلیه قلمروهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و هر عرصه دیگر حیات اجتماعی انسان ها تا آنجا که به سرمایه بر می گشت، یک چیز و فقط یک چیز بود: این که بخش روزانه کار را که کارگر برای خود لازم دارد کاهش دهد تا بخش دیگر آن که به ارزش اضافی مبدل می گردد افزایش یابد. گذار تولید سرمایه داری از مانوفاکتور به صنعت بزرگ نیز در همین راستا انجام گرفت. دوران مانوفاکتور نخستین زمینه ها و پیش شرط های لازم برای پیدایش و توسعه صنعت بزرگ را فراهم آورد. به تدریج که افزارها از شکل ادوات کار دستی انسان خارج شدند و به آلات ماشینی تبدیل گردیدند، خود ماشین نیز در هیئت یک نیروی محرک از قیود نیروی انسانی آزاد شد. دست افزارهای خاص جزء کاران یک مانوفاکتور، مثلاً پشم زن و شانه کش و پشم چین نخریسی، جای خود را به آلات و ادوات ماشین های بزرگ تخصصی سپرد و هر کدام از آن ها در زنجیر به هم بافته ابزار ماشینی وظیفه خاصی را احراز کرد. در همین راستا، انسان ها نیز که از همان لحظات نخستین تولد روند کار سرمایه، فرایند انحلال خود در این روند را آغاز کرده بودند، با ظهور صنعت بزرگ، هر چه بیشتر و بیشتر در این روند منحل شدند. مانوفاکتور پایه صنعت بزرگ را مستقر ساخت. اما همین صنعت بزرگ چاره ای نداشت جز این که آن پایه را در هم بشکند، زیرا شکل ماشینی و تکامل یافته صنعت نمی توانست در حصار مانوفاکتور بماند. پایه فنی

متناسب صنعت بزرگ دیگر نه مانوفاکتور بلکه خود ماشین بود و صنعت بزرگ شرایطی پدید آورد که تولید وسایل تولید توسط ماشین هر چه بیشتر توسعه یابد. به بیان دیگر، بخش تولید وسایل تولید در شیوه تولید سرمایه داری قوام گیرد و رشد کند. در اینجا اساسی ترین نکته، توضیح رابطه میان ماشین و صنعت بزرگ با فرایند تولید ارزش اضافی در شیوه تولید سرمایه داری است. پیش از این توضیح دادیم که روند کار سرمایه در بنیاد و بنا به سرشت درونی خود رابطه ای واژگونه پرداز است. گفتیم که سرمایه چنین القا می کند که بهای کار کارگر را و نه بهای نیروی کار او را پرداخت می کند و در همین گذر بر روی سرچشمه واقعی تولید ارزش اضافی و استثمار کارگر پرده می اندازد. هر گام از رشد سرمایه داری به طور قطع گامی در واژگونه سازی هر چه عمیق تر همین مسئله است. صنعت بزرگ و ورود ماشین های عظیم و غول پیکر به حیطه انباشت سرمایه نیز، همان گونه که شیوه تولید را متحول و متحول تر می ساخت، ابعاد این توهم آفرینی و مسخ پردازی را نیز به طور سهمگین توسعه می داد. اما ببینیم که واقعیت ماجرا چیست؟ و ارزش دهی ماشین به محصول از کجا ناشی می گردد؟

قبل از هر چیز بر این نکته تأکید کنیم که ماشین خود «ماه نخشب» مخلوق سرمایه یا محصول معجزه و نبوغ و کرامات سرمایه داران نیست. ماشین کار زنده ای است که به صورت مرده در آمده و متراکم و متجسد شده است. ماشین، کار مرده انسان های کارگر است. دانشی که به اختراع ماشین کمک کرده است خود از عمق فرایند کار انسان ها متولد شده است. دانشمندی که ماشین را اختراع کرده از محصول کار آدم ها ارتزاق کرده است. از همه این ها اساسی تر، وقتی از روند کار سرمایه و نظام سرمایه داری صحبت می کنیم ماشین سوای سرمایه هیچ چیز دیگر نیست، سرمایه ای که خود مخلوق کار کارگر است و توسط او به صورت ارزش اضافی تولید شده است. این سرشت تولید سرمایه داری است که بی وقفه و مستمر کار مرده را به کار زنده مبدل می سازد و این کار مرده را که سرمایه است بر کار زنده یا کارگر و طبقه کارگر مسلط می سازد. به این ترتیب ماشین خود مخلوق کار کارگر است و هیچ منشأ و مولد دیگری ندارد. مسأله دوم و بسیار اساسی تر این است که ماشین هیچ ارزشی تولید نمی کند. هر گونه سخن از تولید ارزش توسط ماشین سوای دروغ بافی و توهم آفرینی هیچ چیز دیگر نیست. تنها کار ماشین تا آنجا که به ارزش افزایی مربوط می شود این است که بخش معینی از ارزش خود را به محصول منتقل می کند. ماشین هیچ ارزش جدیدی تولید نمی کند، سوای این که جزئی از ارزش متراکم در خود یا، به عبارت واضح تر، بخشی از کار انسانی متراکم در خود را که کار همان توده فروشنده نیروی کار است در روند تولید، به محصول جدید انتقال می دهد. این مسئله را کمی بیشتر بشکافیم. به خاطر بیاورید که قبلاً با شرح و استدلال نشان دادیم که ارزش هر کالا، کار نهفته در آن کالا است. حال، به عنوان مثال، یک جفت کفش را در نظر بگیریم که ۲۰۰۰۰ تومان در بازار بفروش می رسد. ارزش این کالا از دو بخش تشکیل شده است. بخشی که قبل از تولید آن وجود داشته است و بخشی که در جریان تولید به آن اضافه شده است. بخش اول شامل مواد اولیه و استهلاک مربوط به وسایل کار و ماشین آلات است. از میان ترکیبات این

بخش، چرم و لاستیک و رنگ و مواد شیمیایی مصرف شده یکجا با همان ارزش پیشین خود وارد کالای جدید شده اند، اما ماشین و کل جزء استوار سرمایه ثابت فقط بخش معینی از ارزش خود را به کالا انتقال داده اند، جزئی که معادل هزینه استهلاک آن برای تولید یک جفت کفش است. فرض کنیم که حاصل جمع همه اقلام متشکله این بخش از بهای کفش ۸۰۰۰ تومان باشد. این ۸۰۰۰ تومان قبل از تولید کفش وجود داشته است و اکنون بدون ریالی کم یا زیاد از شکل ماشین و مواد اولیه و مانند این ها در کفش تراکم یافته است. بقیه ارزش کفش یا ۱۲۰۰۰ تومان دیگر چیزی است که وجود نداشته و اکنون پدیدار شده است. این بخش فقط و فقط توسط کار کارگر خلق گردیده و در کالای جدید یا همان کفش تبلور پیدا کرده است. در این میان، ماشین هیچ ارزش تازه ای نیافریده، جز این که بهای استهلاک خود برای ساختن یک کفش را به کفش منتقل کرده است. سرمایه دار با فروش کالای تولید شده به ۲۰۰۰۰ تومان کل هزینه فرسایش ماشین به علاوه بهای مواد اولیه یعنی ۸۰۰۰ تومان را دوباره بی هیچ کم و کاست دریافت می کند. ۱۲۰۰۰ تومان دیگر فقط ارزش جدیدی است که کارگر آفریده است. چیزی که سرمایه دار جزء ناچیزی از آن مثلاً ۲۰۰۰ تومان را به صورت مزد به او می پردازد و ۱۰۰۰۰ تومان دیگر را در شکل ارزش اضافی تصاحب کرده و به طور عمده به سرمایه جدید یا الحاقی مبدل می سازد.

با توسعه ماشینیسیم و صنعت بزرگ، استثمار سرمایه از نیروی کار به شکل غول آسایی تشدید گردید. با هر گام رشد تکنیک و صنعت، بر درجه بارآوری نیروی کار افزوده شد، به این معنی که کارگر در مدت زمانی بسیار کوتاهتر از سابق حجم بسیار عظیم تری محصول تولید کرد. در همین راستا، بخشی از روزانه کار که معادل مزد کارگر یا بهای بازتولید نیروی کار اوست به گونه ای حیرت انگیز رو به کاهش نهاد. اگر مثلاً او قبلاً از یک روزانه کار ۱۰ ساعته ارزش ۴ ساعت را به عنوان مزد دریافت می کرد با توسعه تکنیک و رشد چشمگیر بارآوری کار، این ۴ ساعت به ۲ ساعت، یک ساعت و یا بسیار کمتر تنزل یافت.

کارگران و کل طبقه کارگر بسیار بسیار عظیم تر تولید کردند و در همان حال سهمی بسیار بسیار نازلتر از محصول کارشان را به صورت بهای نیروی کار دریافت کردند.

در اینجا تأکید بر یک نکته بسیار مهم است. این که تشدید هر چه وحشیانه تر استثمار کارگر در جریان تکامل ماشینیسیم و صنعت بزرگ مترادف با کاهش بهای نیروی کار وی در قیاس با گذشته نیست. بلکه به معنای تنزل هر چه بیشتر بخش لازم کار وی در کل روزانه کار و افزایش غول آسای آن بخشی از روزانه کار است که به ارزش اضافی و سرمایه مبدل می گردد.

شیوه تولید سرمایه داری با تبدیل مستمر کلیه دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر به سرمایه، تمامی این دستاوردهای عظیم را در خدمت تشدید و تعمیق هر چه سهمگین تر استثمار کارگران، نسل های متوالی توده فروشنده نیروی کار و کل طبقه کارگر جهانی به کار گرفت. بهره گیری از کار کودکان خردسال و زنان نخستین موهبت بزرگ توسعه تکنیک برای سرمایه داران بود. اگر در آغاز صاحبان سرمایه، خرید کار کودکان زیر ۱۰ سال را به دلیل جثه نحیف آنان چندان مقرون به صرفه و مایه سود

کلان نمی دیدند و به همین خاطر از استخدام آنان خودداری می کردند، با دستیابی سرمایه به ماشین های صنعتی این وضعیت تغییر کرد. کار کودکان خریدار پیدا کرد. اطفال خردسال با همان جثه ضعیف می توانستند با دستمزدی بسیار کمتر و گاه فقط نصف، ثلث یا ربع بزرگسالان به طور مثال به کمک گاری های چرخ دار محموله های سنگین را جا به جا کنند. عین همین مسئله در مورد زنان صدق می کرد. سرمایه داران به کمک تکنیک محصول کار توده های کارگر و به کارگیری این تکنیک در شکل سرمایه از این طریق نیز به طور مؤثر موفق به کاهش بهای نیروی کار کارگران شدند. وقتی که از یک خانواده ۵ تا ۶ نفری بیشتر افراد از زن و مزد، کودک خردسال تا پیرمرد و پیرزن لب گور مجبور به کار کردن بودند طبیعتاً هزینه معاش خانواده به جای این که بر گرده یک نفر باشد بر گرده چند نفر قرار می گرفت. این امر به ویژه در آن شرایط تاریخی به سرمایه داران امکان می داد که بهای دستمزد کارگران را هر چه بیشتر کاهش دهند.

توسعه شیوه تولید سرمایه داری، رشد تکنیک و افزایش چشمگیر بارآوری کار علاوه بر عوارض یاد شده در همه جا طولانی شدن هر چه بیشتر روزانه کار را نیز به دنبال آورد. شاید این مسئله در نگاه اول مقداری عجیب جلوه کند. اما از سرمایه داری جز انسانیت و حق و حقوق انسانی هیچ چیز دیگر بعید نیست. واقعیت این است که روزانه کار موقوف به قوای جسمانی کارگر تا مرز معینی قابل تطویل است. هیچ کارگری نمی تواند همه شبانه روز را به طور مستمر و متوالی برای کارفرما کار کند، حال به هر میزان که کار شاق تر و فرساینده تر باشد، کارگر نیز زودتر انرژی و توان جسمی خود را از دست می دهد و قادر به انجام روزانه کار کمتری است. ماشین به دلیل تأثیرش در تسهیل نسبی انجام کارهای سخت به کارگر امکان می داد که در قیاس با دوره قبل بتواند مدت بیشتری از روز را کار کند. سرمایه داران از این فرصت نیز برای مکیدن خون کارگران و تاراج آخرین رمق حیات آنان بهره می گرفتند و به یمن ورود ماشین ها به بازار، روزانه کار را تا حداکثر ممکن طولانی می ساختند.

ماشین از یک سوی بارآوری نیروی کار را وسیعاً افزایش می داد و شرایطی پدید می آورد که کارگر در کوتاهترین زمان بیشترین حجم محصول یا ارزش را تولید کند و از سوی دیگر حرص سیری ناپذیر سرمایه داران برای بهره کشی هر چه بیشتر از کار کارگران را دامن می زد. کارفرمایان از همه سو در تلاش افتادند تا به کمک ماشین بخش لازم روزانه کار کارگر را به نازلترین میزان ممکن کاهش و متقابلاً بخش اضافی آن را تا سرحد امکان افزایش دهند. ماشینی که عمر مفیدش مثلاً ۱۲ سال با روز کارهای ۸ ساعته بود، اگر حتی ۶ سال اما با روز کارهای ۱۶ ساعته فرسوده می شد، باز هم برای سرمایه داران در قیاس با حالت اول سودآوری بسیار کلان تری داشت. به این دلیل روشن که سرمایه دار صاحب ماشین در مدت ۶ سال به اندازه ۱۲ سال ارزش اضافی ناشی از کار کارگران را به چنگ می آورد. سرمایه با انحلال ماشین و همه دستاوردی علمی و تکنیکی بشر در پیکره خود بارآوری نیروی کار را بی هیچ وقفه و درنگ بالا و بالاتر برد. این امر در شرایطی که هر روز خیل کثیری از دهقانان خلع ید شده راهی بازار کار بودند، به طور طبیعی پیدایش ارتش وسیعی از بیکاران را هم به دنبال می آورد.

پدیده ای که از بیخ و بن مخلوق کار کارگر بود، یعنی سرمایه گام به گام از پلکان عرش قدرت بالا می رفت، به نیروی قاهر مافوق کارگر استحاله می شد، بر تخت قدرت خدایی جلوس می کرد و از این جا پیرامون همه هست و نیست کارگر و کل کارگران امر و نهی می کرد. در همین راستا ابزار کار نیز که اینک دیگر سرمایه و فقط سرمایه بود به رقیب تا پای جان او تبدیل می شد. کار را از کارگر می گرفت و او را به ورطه گرسنگی و مرگ پرتاب می کرد.

به این حقیقت شفاف باید توجه کرد که ماشین فی نفسه در بیکار سازی کارگران یا پرتاب آنان به ورطه بی نانی هیچ نقشی نداشت. ماشین بارآوری نیروی کار را بالا می برد، به افزایش محصول کار حداکثر کمک را می کرد. ماشین می توانست در خدمت بهبود زندگی و آسایش بیشتر کارگر قرار گیرد. معضل نه در ماشین بلکه در ژرفنای شیوه تولید سرمایه داری نهفته بود. ماشین به صورت سرمایه همراه با بالا بردن بارآوری نیروی کار، ارزش استفاده نیروی کار کارگر و لاجرم ارزش مبادله این نیروی کار را سخت کاهش داد. شمار کثیر کارگرانی که با ورود ماشین از کار بیکار شده بودند، خود را همچون سکه بی اعتباری می یافتند که برای یافتن کار جدید باید به هر دری می زدند. در چنین وضعی صاحبان سرمایه نیز فرصت را مغتنم شمرده و بهای نیروی کار و مقدم بر همه بهای نیروی کار این جمعیت مازاد را تا سرحد ممکن به زیر ارزش واقعی آن تنزل می دادند، سلاح قتاله بشر سیتزانه ای که در سرتاسر تاریخ سرمایه داری از آغاز تا امروز توسط سرمایه داران علیه کارگران دنیا به کار گرفته شده است.

رابطه سرمایه، یا رابطه تولید ارزش اضافی، همان گونه که قبلاً شرح دادیم، رابطه ای در بنیاد واژگونه پرداز و توهم ساز است. در آیین وارونه پرداز این رابطه، همه چیز وارونه دیده می شود. بهای نیروی کار به بهای کار تعبیر می گردد. ارزش اضافی آفریده شده توسط کارگران حاصل نقش سرمایه قلمداد می شود، و بیکارسازی کارگر که جبر قوانین انباشت و ارزش پویی سرمایه است جرم ماشین تلقی می گردد و، از همین رو، کارگران (در مراحل اولیه مبارزات خود) ماشین ها را به عنوان دشمنان خود خرد می کنند. شیوه تولید سرمایه داری عین همین وارونه پردازی ها را لحظه به لحظه و گام به گام به صورت افکار، عقاید، فرهنگ، اخلاق، ایدئولوژی در فضای زندگی انسان ها اشاعه داده و اشاعه می دهد. سرمایه همزمان کلیه ملزومات، مصالح و منویات ارزش پویی خود یا استثمار کارگر را به صورت قانون، قرارداد، سیاست، مدنیت، نهادهای مدنی و سیاسی، دولت و کل فراساختار اجتماعی بازتولید کرده و بر شرایط کار و زندگی و بند بند حیات اجتماعی بشر مسلط می سازد. توده وسیع فروشنده نیروی کار به حکم شرایط کار و زندگی خویش و زیر فشار فقر، گرسنگی و آلام دامنگیرش از همان آغاز علیه سرمایه، این رابطه اجتماعی سراسر توحش و جنایت، دست به مبارزه زده است و این مبارزه را در تمامی طول تاریخ حیات سرمایه داری تا به امروز ادامه داده و می دهد. یک معضل اساسی کارگران، تا آنجا که به توده وسیع آن ها مربوط است، فقدان شناخت شفاف و درست از ریشه های واقعی وجود این وضعیت بوده و هست. آنان سرمایه دار را دیده و می بینند، اما

سرمایه را به طور عمیق نمی شناسند. بهای ارزان نیروی کار را لمس می کنند و علیه آن دست به طغیان می زنند، اما سرنوشت کار و محصول کار خود را آن سان که لازم است تعمق نمی کنند. افکار مسلط در هر دوره تاریخی افکاری است که از عمق شیوه تولید مسلط برمی خیزد و توسط طبقه حاکم عصر به سلول سلول حیات اجتماعی انسان ها تزریق می گردد. این معضل بزرگی است که کارگران دنیا در همین شرایط موجود نیز در دام آن اسیرند. برخورد کارگران به ماشین در دوره مورد گفتگوی ما نیز جلوه بسیار مشخصی از همین معضل بود. آنان به طور واقعی با سرمایه در جنگ بودند، اما این مبارزه در شکل ستیز با ماشین ظاهر می شد.

شیوه تولید سرمایه داری و رابطه میان ارزش اضافی مطلق و نسبی

منتقدان لیبرال سرمایه داری بعضاً اصرار می کنند که شیوه تولید سرمایه داری با استقرار پایه های عام توسعه خود، برای افزایش مستمر میزان و نرخ ارزش اضافی، صرفاً به منقلب کردن فرایند فنی کار و تولید بسنده می کند. به باور آنان، سرمایه از این فاز به بعد به خودی خود و به عنوان یک شاخص درونی و نهادی از توسل به سازوکار های متناظر با بالابردن ارزش اضافی مطلق دست می کشد و یکسره به ارزش اضافی نسبی دل می بندد. آنچه اینان می گویند یا می پندارند روایتی سراسر بورژوازی از سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری است. تولید ارزش اضافی مطلق پایه عمومی سیستم سرمایه داری و مبدأ تولید اضافه ارزش نسبی است. پر واضح است که سرمایه یک رابطه اجتماعی پیوسته خودگستر و در حال انکشاف است. این نیز واضح است که خودگستری و انکشاف مداوم تولید سرمایه داری در گرو انکشاف بی وقفه پروسه های فنی تولید، منقلب کردن هر چه بیشتر روند کار، اتکای همه جانبه به افزایش بارآوری کار و جستجوی سود افزونتر از طریق حصول ارزش اضافی نسبی هرچه بیشتر است. همه این ها در شمار بدیهیات هستند. اما سرمایه در هیچ دوره و تحت هیچ شرایطی، حتی در بالاترین فاز ممکن و محتمل رشد بارآوری کار اجتماعی، باز هم به هر سلاحی برای بالا بردن ارزش اضافی به شیوه مطلق متوسل می گردد. سرمایه هم اکنون در پیش چشم ما و در روزگار تجهیز به بالاترین دستاوردهای علمی و تکنیکی در یک چشم به هم زدن فاصله میان استکهلم و شانگهای، نیویورک و مانیل، پاریس و سوماترا و همه جاهای دیگر را طی می کند و در این معراج عظیم از وطن و هموطن و سرزمین اجدادی و همه چیز دل می شوید، فقط به این خاطر که سیمای دل انگیز و دلربای روزانه کار ۱۴ ساعته کودک ۷ ساله فیلیپینی یا هفته ای ۷۰ ساعته کارگر سنگاپوری را دیدار کند. با استقرار شیوه تولید سرمایه داری و به دنبال تسلط مناسبات سرمایه داری بر عرصه های مختلف تولید اجتماعی، دیگر گفتگوی مکان ارزش اضافی مطلق و نسبی در جهتگیری عام سرمایه مقوله ای مربوط به ویژگی ها و مشخصات جریان انباشت در شرایط متفاوت تولیدی

است. اگر سرمایه ای حتی به بالاترین سطح بارآوری نیروی کار دست یافته باشد، اما در همان حال برای مقابله با کاهش نرخ سود خود محتاج طولانی کردن روزانه کار باشد به طور قطع زمین و زمان را بر هم می ریزد تا به این هدف دست یابد. اگر در گوشه ای از دنیا زیر فشار مبارزات کارگران به این کار توفیق نیابد بی درنگ راهی نقطه ای می شود که با چنین مقاومتی روبرو نباشد یا این مقاومت ضعیف تر و شکننده تر باشد. عکس این قضیه نیز صادق است. اگر سرمایه ای قادر به تطویل روزانه کار نباشد برای بالا بردن نرخ ارزش اضافی خود جز تلاش برای ارتقای بارآوری نیروی کار هیچ راه دیگری ندارد. از همه این ها که بگذریم، این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که هر ارزش اضافی نسبی در عین حال مطلق است زیرا خود مستلزم امتداد روزانه کار است و هر ارزش اضافی مطلق نسبی است، به این دلیل که خود در گرو پیشرفتی در بارآوری کار اجتماعی است تا به مدد آن زمان کار لازم را تا سر حد ممکن کاهش دهد. منتقدان لیبرال و ناسیونالیست سرمایه داری به این دلیل بر مترادف بودن شیوه تولید سرمایه داری با مجرد تولید ارزش اضافی نسبی اصرار می ورزند که می خواهند واقعیت سرمایه داری بودن بخش عظیمی از جهان موجود از جمله کشورهایمانند ایران را نفی کنند. آنان از این کار خویش اهداف عمیقاً بورژوایی و ضدکارگری خاصی را دنبال می کنند که ما در جای خود بدان خواهیم پرداخت.